ورطه خون

نوشته:
رضا طاهری بشار

مدیوم شات

خارجی-کاخی در مصر-شب
اندکی خاموشی ،سپسش آوای تقلا و گریز در پساپس ،دختری جوان و زیبا آشفته روی و موی و هراسان می آید ،از سویی به سویی می گریزد و از گوشه بیرون می شود ،از پس صدای افتادن و شکستن چیزها و کنار زدن ها و فریاد و خنده مستانه "رکسانا، بانو رکسانا" شنیده می شود ،کمی سکوت و آنگاه دختر از فراز بر میانه سقوط می کند و خون همه جا را می پوشاند.
تصویر قطع می شود به:

[خارجی-سوگ نواخت، سوگواران نیل پوش استاده در چارسو ،شرارآتش آتشکده در میان-روز]

موبد [کندر بر آتش می پاشد] رسا نارسا، ورزیده ناورزیده گردد/ برآنچه شده است و آنچه خواهد شد/ گیهان به سوگ گراید/ در آنچه رفته است و آنچه رفته خواهد شد/ دروند بر فراز نشیند/ فر فرو افتد/ وز آنچه گشته است وآنچه گشته خواهد شد

[درمیانه ،کوروش نیل پوش درهم می آید و در برابر آتش نیایش می کند ،کندر در آتش می ریزد و شتابزده می رود و سپسش اردشیر]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-اتاقی در کاخ ،پریزاتیش روی صندلی پشت میزی نشسته و سر تاجدارش را افگنده میان دستان خود گرفته است، کوروش می آید و پریزاتیش سربلند نمی کند ،پس از اندکی پریزاتیش سر بر می کند و انگار ورایش را می نگرد-روز]

پریزاتیش پنجره ها راببند

کوروش مستی؟

پریزاتیش نه [می لرزد ،کوروش پنجره را می بندد]

کوروش گزارش هایی رسیده که آتن آماده بازپس گیری ملطیه می شود و ماساژت ها هم در پی افزایش نیرو برای یورش به خاورند

پریزاتیش می خواهم تنها باشم

کوروش [بی اعتنا] و اردشیر و سپاه باختر و ما هنوز در مصریم و دور

پریزاتیش [در میان و خوابزده] دور دوست داشتنی [می نگردش] برو

کوروش کجا؟ [کنار پنجره می رود] من نمی ترسم [رو به پریزاتیش] دیگر نه

پریزاتیش [دگرشی ناگاه در چهره] دور و دورتر

کوروش [آینه ای را در برابر پریزاتیش می گیرد] به خودت نگاه کن [پریزاتیش کنار می رود،کوروش خشمگین] نگاه کن

پریزاتیش از اینجا برو

کوروش جایی برای رفتن نیست ،سال هاست در چنگ اردشیر شاه هخامنش گروگانیم [بهت زده] برادرم [رو بر می گرداند] اردشیر می هراسد و می زند [آرام] رهایمان نخواهد کرد تا نکشد

پریزاتیش [می زمزمد] اردشیر پسرم...

کوروش هیچ کس هیچ چیز را از یاد نخواهد برد

پریزاتیش [می زمزمد] برادرش...

کوروش من که گناهکار نیستم [استوار] نه من ،نه بردیا

پریزاتیش [انگار می کوشد تا واژگان را در هوا ببساود] واژه های نابساوای بی وزن/ چون برگی در کف باد [بریده می خندد] بی گناه...بی گناه [می نشیند] همه گناهکاریم

کوروش مستی

پریزاتیش نه...نه

کوروش اردشیر تیغ بر خواهرش کشید تا در چنگش آورد/ شاهی که مرزها را می درد/ شاید به شیوه کهن بومیان پیشین ایران یا سنت فرعونان این سرزمین/ دیوانه وار و دور ازما تیغ بر آسمان کشید ،بر همه خدایان/ در افت و خیز روان پریشان سالیانش [آرام] نه من ،نه بردیا [پریزاتیش تاج را بر سر جابجا می کند]

پریزاتیش [نیم خند] که خودش را کشت

کوروش که خودش را کشت [می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-اتاقی تهی و تاریک ،اردشیر تند می
اید، از سویی به سویی می رود، می زمزد
و ناگاه در میانه می ایستد-روز]

اردشیر کسی نیست
مابیم و هیچکس [می رود]
دیزالو می شود به:

[داخلی-کوروش مستانه در افت و خیز و جام در کف، دنباله دامان آندیا در دست و اندر پی-بامداد]

آندیا	آوازش را میان نسترن ها شنیده بودم/ که بند بند تنم در اشتیاق اند [کوروش سمت پنجره ها می رود و بیرون را می نگرد] قشنگ نیست؟ [شاخه گلی را در برابر نور می گیرد و می نگرد] مرا رها کن[به زمزمه]لبش را میان نسترن ها مزیده بودم /که هنوز بند بند تنم در اشتیاق اند [سوی پنجره می رود] تو ضعیفی کوروش ،کوچک و ضعیف [درنگ] یک هیچ بزرگ [لبخند می زند] آوازش را در کوچه باغها شنیدم و هراسان بسویش دویدم...

کوروش	که سرانگشتان عسل نشانم در کامش نشست/ و ناگاه بر من تازیانه کشید

آندیا	[دامن می کشد] با تازیانه سراغ دیگرانت برو عزیزم

کوروش:	[بر چهره آندیا سیلی می زند]هرجایی ،پس از این همه سال صبر...[گامی پس می رود و باز می گردد] تو ،توی...[زانو می زند] آه ،آندیا ببخش/ با تن حریر/ و دستانت به نرمی پلک گلهای سرخ [می نوشد] ای سپید [آندیا می خواهد برود که گوشه دامنش را بچنگ می گیرد] نرو

آندیا	بس کن

کوروش	[دهشتبار] از من فرار نکن

آندیا	دیوانه شده ای/ آب و هوای مصر ،نفرین گاوخدای کشته تبس ،زوزه ایزدان این سرزمین دیوانه تان کرده است [رو بر می گرداند] پرهیب بی جان آن خواهر پریده رنگ همه تان را در کام خود فرو کشیده و گوارده و دیوانه تان کرده است

کوروش	[خشمگن پیش را می نگرد] گاه انگار فریاد فرو افتادنش را می شنوم
آندیا	پس یک کاری کن [آرام] نمی خواهی انتقام بگیری؟
کوروش	[دستان را می گشاید]گریزان از چنگال مست تا فراز کاخ و آنگاه..
آندیا	و آنگاه؟[خندان دستان کوروش را نوازش می کند]نمی خواهی انتقام بگیری؟
کوروش	[گوشهایش را می گیرد]بازتابش گوش ها را می درد[سپس به شدت آندیا را سمت خود می کشد]
آندیا	همه تان دیوانه اید
کوروش	تو نامزد منی، تنها من، با چنگ و دندان از پارسه تا اینجا کشیدمت
آندیا	هنوز و تنها در نام
کوروش	[می نوشد]بی نام به کام تر
آندیا	خدایا ،چه کسی مرا از چنگ تو رها خواهد کرد؟
کوروش	شاید اردشیر[اندکی به جامش مینگرد]شاید[می خندد و جامش را پر می کند]چشمانت دیگر مرا نمی بینند
آندیا	آدم ضعیف
کوروش	[شراب را بر زمین می پاشد]دیگر مستم نمی کند[خشمگین سر بلند می کند]هرگز به من خیانت نکن دختر[آندیا قصد رفتن می کند]مرا نفروش[آندیا می رود ،کوروش جام را بر زمین می زند]

تصویر دیزالو می شود به:

پریزاتیش [خود گین و تنها]بر چه اعتماد کرده ایم که بر پاییم؟/ در جنگ و قحط ،خشکسال و تشنگی و بیماری تسلیم نشدیم
اما در شاه بلی
در شاهی که مرزها را می درد بلی
و در گناهانی که در برمان گرفته اند و در رگمان می روند و چون چوب خشک می جوندمان بلی /بلی و بازهم
این درستترین است: جویدگی در کام زمان /تا مغز استخوان

آه ای پی آیند های ناگزیر پی آیند همآره پایان ناپذیر

چه کسی فریبمان می دهد و در کام نیرنگمان فرو می برد؟ از گناه جدا می شویم آیا؟

در چنان تاریکی سهمناکی فرو رفته ایم که به تیغش توان برید /و با ما یکی شده است آیا؟ /راهی نیست /نه بزخم و نه برسم و نه به تیغ و نه درفش /ونه به مرگ

رهایشی نیست /نه

کدام کس از آیند و در پسش رها تواند شد؟
[می لرزد]
خیال فریبت ندهد اردشیر و شمشیرآبدیده ات هم و پشیمانیت هم /و مهر بانیم در گمانت نیفکند /ومهربانیت در گمانم نیفکند

اگر در زمین قحط باشد یا نه
آفتت سراسر را فراگیرد و در خود فرو برد
و دست خدای بر تو دراز شود

در تاریکی چنان غلیظ ساکن خواهی شد و
یگانه که به تیغش توان برید
و آنگاه دست خدای بر تو دراز شود
تصویر قطع می شود به:

[داخلی-پریزاتیش تاجدار در میانه نشسته است و بی هیچ دگرش و راست پیش را می نگرد، کوروش می آید و گرداگردش چرخی می زند و بر دیواره دست می کشد-روز]

کوروش

تاریکی و خشمی روز افزون بر رگان اتاقت رسوب کرده است مادر ،می شود لمسش کرد[گرد و غبار قابی را پاک می کند]گناه یک نفر بر همه آوار می شود/ و اندوه یک نفر جهانی را فرو می برد و می بلعد/ در زمزمه های رنج بار تا ابد ، در خون منتشر بر خاک [زمزمان]نفرین برما /از دخمه ای که دهان گشود تا تنش را در خود فرو برد/ از آتش ورجاوند که به یادش

افروخته ایم/ و از ایزدان باد/ که اینک پاره هایش را به هر سو برده اند/ و در هر کرانش افگنده[می ایستد]چه کرده اردشیر برادرش؟/ چه کرده ایم ما؟

پریزاتیش راستش را بگو/ برای تخت سلطنت دست و پا می زنی یا برای مهار آندیا؟[در چشمانش می نگرد]به آن مار خوش خط و خال زخم خورده پارتی اعتماد نکن، هنوز پس می زند؟

کوروش [خشمگین]ای نیزه های برا ،تن بی پناه کوروش را پاره پاره کنید/ که کوس سرنگونیش گوش جهان را کر کرده است

پریزاتیش آندیا و خاندان شکست خورده و کینه دار پارتیش همیشه نیرنگ باز و فرصت طلب بوده اند/ این سالها ندیده ای؟ با طناب پوسیده اش به چاه اردشیر نرو

کوروش [با خود]من دیگر از او نمی ترسم /مزدوران یونانی مصر و مخالفان شاه هم با مایند

پریزاتیش آن دختر مکار تنها به شاه رکاب خواهد داد ،هرکس که باشد/ می خواهی شاه شوی؟

کوروش شاید آري و شاید هم نه/ دیگر که می داند؟ /چگونه می توان دل آرزوها راشکافت؟ /خسته ام از سالها گروگان بودن و زمان بی پایان و غم مرگ خواهر و رنج از وسوسه های برادر/ وای...در گردابی شگفت دست و پا می زنم/ در خیالی درهم آمیز از گذشتگان و روندگان/ ولی فریبت نمی دهم/ نه/ حسادت تا مغز استخوانم را می جود و خرد می کند/ اردشیر دستش را بر همه گشوده است

پریزاتیش آن دختر را رها کن

کوروش رهایش کنم؟[بریده می خندد]
اما تنها این نیست[پیش می رود و می ایستد]آژیرها به صدا در آمده اند ،گزارش بدکاری و پریشانی اردشیر ایران را به اعماق خواهد کشاند/ و دست دشمنان بر

پارس دراز خواهد شدو برهموندانش[سرش را در دستان خود مي گيرد]بايد جلويش را گرفت

پریزاتیش هنوز دست ما بسته است

کوروش نه

پریزاتیش با همه اینها او شاهی بزرگ و گوش به زنگ است/ با سپاهی توانمند/ شاه پیروز بر مصر کهن مرد کوچکی نیست، پسر

کوروش باید جلویش را گرفت

پریزاتیش [استوار]تو و من توان برابریش را نداریم

کوروش بردیا چطور؟[به کنار پریزاتیش می آید]ازپس ناپایداری دیرند روان بیمار اردشیر و هرزه کاریهاي او و دوري چند ساله اش از تختگاه ،تنها برادرم بردیا با سپاه خاوریش توان و برش همنوردي با او و سپاهش را خواهد داشت

پریزاتیش شورش بر شاه؟

کوروش نه ،شورش نه[آرام]شاید و تنها شاید بتوان در فرصت دوریش از تختگاه ،بردیا را از خاور ایران زمین به خیال شاهی انداخت و با اندکی بخت همراه ،شاه را از تختش پایین کشید ،من هم پوشیده و پنهان در این سرزمین و پیرامون شاه کسانی را دارم که در زمانی ویژه به کار بیایند ،بردیا از آن سو و ما از این سو

پریزاتیش [می ایستد]جنگ برادر با برادر[هراسان]شاه را نباید کشت

کوروش شاه را نباید کشت[آرام] برکنارش می کنیم ،دستش را کوتاه می کنیم

پریزاتیش بردیا وفادار است/ و ما هم

کوروش ما هم؟[آرام]برای بردیا نامه هایی پنهان نوشته ام

پریزاتیش [دستانش رابه تندی می جنباند انگار چیزي را از برابرش دور می کند]دریای خون و آتش و دود

کوروش اگر تو هم برایش بنویسی ،اگر تو هم از او بخواهی /بردیا دوستت دارد[زانو می

زند]اگر داستان هرزه گی و بدکاري هاي در مصرش ،داستان خواهرمان که برای آبروی خاندان شاهی از همه پنهان کرده ودر پس پرده اش نهاده ایم ،به گوش بزرگان پارس و بردیا برادرش برسد و با خواست و مهر و نشان ویژه ملکه مادر و تایید نرم شما براي دگرگونی استوار شود ،شاید بردیا راحت تر تصمیم به ...

پریزاتیش شاه را نباید کشت

کوروش مرگی در میان نخواهد بود

پریزاتیش اما به مرگ خواهد رسید

کوروش مرگی در کار نخواهد بود

[پریزاتیش لرز لرزان دست بر تاج می برد]

کوروش نامه اي با نشان ویژه و استوار شاهی بنویس

پریزاتیش نمی دانم ،نمی توانم

کوروش تنها یک جابجایی پروانه اي[اردشیر مستانه از گوشه می آید، کوروش کرنش می کند ،مادر بی دگرشی همچنان پیش را می نگرد ،اردشیر گرد مادر می چرخد]هی، هی، پریزاتیش صورت سنگی /سلیس و خاموش و سخت /و زخمی[در کنارش زانو می زند و پیش را می نگرد]به چه می نگرد؟ /تن در خاک و خون نشسته اردشیر شاه با کرکسان حاشیه اش /به چه می اندیشد؟ /تن پاره پاره اردشیر بی گناه بر چلیپا /با میخهای سخت[آرام] /تن اردشیری که می تواند /اردشیر مست که بی فرجام و ناگاه کوشید تا بر بزرگترین گناهان چنگ زند و با خدای در آویزد[شمشیر بر آسمان می کشد]با خدای[گویی نور چشمانش را می زند و پس می رود]آه خواهر مهربان من ،براستی اردشیر بود؟ تیغ آخته من؟آخته بر او که برای آرام کردن برادر آمده بود[در شگفت]من؟[چرخی می زند]من و تنها من؟[دستانش را در پیش چشمانش می آورد و می خندد]خدایا بر ما چه گذشته است [می

نوشد]تو می دانی اردشیر؟ می دانی؟یا تو کوروش برادرم؟[به فریاد]هیچ کس نمی داند /گناه مرا کسی نمی داند[با دستانی چلیپا وار]بر دارم کشید تا که استخوانهایم فرو ریزند /که بر او داوری خواهد شد /نیرنگش کنید ،در دامش افگنید و زخم آگین و خنجر در نهادش نشسته به خاکش بیافکنید /تا در خونابه اش بغلطد /چراکه بر او داوری خواهد شد[کوروش را به سختی در بر می گیرد و می فشارد و پریزاتیش را با انگشت نشان می دهد]نه ،کسی نمی داند

کوروش مادر خسته است[اردشیر می رود]

تصویر قطع می شود به:

[خارجی-نگاهبانان بر فرازکنگره کاخ ،آوای کوبش هماهنگ گامها و مرغوای پرندگان ،مگاباز با چند همراه در پی از سویی می آیند و در انجام گفتاگفت از سوی دگر بیرون می روند-شب]

مگاباز [اندیشا]راستی؟ کوروش شتابزده رفت؟[ناگاه می ایستد و دومین و سومین همراهش را نشان می کند]تو و تو ،زود دنبالش کنید[آن دو پر شتاب می روند ،مگاباز رو به همراه سوم]گزارش جاسوسان سپاه بردیا رسید؟اگرحدس ما درست باشد ،شاه چه خواهد کرد؟[می روند]

تصویر قطع می شود به:

کلوز اپ

[داخلی-کاخ-شب]

پریزاتیش [ناآرام،کلکش اندر کف]آشکار در نهان رسوب کند آیا؟که واژه آرایدو کین بیانبارد/ و نبشته در نبشتار بگرید؟ /که نویسار بسوگ اندراست /چیست اندر پی؟/ دست چپت از دست راست خبردار نشود/ و دل ازاندیشار خبردار نشود /چیست اندر پی؟/ دستم پیش نمی رود و تنش بلرزه ام افکنده است[سوی میز می رود و می ایستد]بنویسد یا نه؟با کلکش اندر کف[اندکی پس می رود و کلک را می نگرد]کلک خونریزم اندر کف[به زمزمه]سر انگشتان عسل نشانم در کامت نشسته بود/ روزی/ و خنجر آبدیده ام در جانت /روزی[دست دست می کند]فریادها رهایم نمی کنند[شتابان سوی میز می رود ،اردشیر خندان و پر شتاب می آید و پس و پیش را می نگرد گویی که او را نمی بیند]

اردشیر پریزاتیش ملکه مادر ...

پریزاتیش شاهنشاه[سر خم می کند]

اردشیر با پسرش حرف می زند[اردشیر نیم کرنشی می کند]امیدوار کننده نیست؟

پریزاتیش پیر شده ام

اردشیر به... این زهرخند شگفت نشانه چیست؟چیست؟

پریزاتیش باختن من ،شاهزاده[رخ به رخ]یک باخت کامل

اردشیر [رو می گرداند و دور می شود]همه بازنده ایم

پریزاتیش ترفند هایم راهت را در دربار از میان کفتارهای در انتظار گشود ولی پس از همه این سال ها قدر دانی تو از من این بود

اردشیر [به زمزمه]اردشیر بی گناه..
پریزاتیش تو بیماری
اردشیر بیمار؟[می خندد]نه..
پریزاتیش بیمار و کینه دار و خشمگین سالهاست
اردشیر [خوابزده]سال ها...
پریزاتیش هر کار که می شد برایت کردم
اردشیر هر کار؟[می خندد]چاه ژرف مهربانیت برای من به اندازه کف دست پر نشد[درنگ]با بردیایت بلی /و با دیگرانت بلی و با من هرگز[کف دستانش را فوت می کند]هرگز نه بااردشیر هور چهر خوب رمه /اردشیر دور
پریزاتیش می خواستم قوی بار بیایی ،پس از مرگ زود هنگام پدرت فرصتی هم نبود
اردشیر [شگفتار]نگاه کن[فضای خالی را نشان می دهد و می چرخد و ناگه کمی پس می رود]پرنده ها/ پرنده های ناگهان
پریزاتیش [نرم آهنگ]در نهان برایت جنگیدم تا در کودکی از تخت سلطنت فرویت نیفکنند ولی تو به خانواده ات و من خیانت کردی و خواهرت را کشتی [انگار در خیال و بهت زده]خواهرت را...
اردشیر [دستانش را می گشاید و چشمانش را می بندد]بال های اردشیر درد می کنند/ رویا هایش درد می کنند[پریزاتیش می رود ،اردشیر با دستان گشوده گامی چند بر می دارد ،مگاباز کرنش کنان می آید]
مگاباز سرورم
اردشیر [استوار و با چشمان بسته]بگو مگاباز
مگاباز روزبانان مصر و گماشتگان سرزمین پارس تنش های زیر خاکستری را گمانه می زنند
اردشیر بردیا چطور؟
مگاباز هنوز هیچ
اردشیر: نفس به نفس مراقبش باشید /و کوروش؟
مگاباز با یونانیهای بازرگان گفتگو هایی داشته و دوباره کسانی را پوشیده و پنهان به ایران

گسیل کرده است که در پی شان هستیم، کسی نباید جرات و فرصت خیانت به شاه ایران را بیابد ،با این گزارش ها چه خواهید کرد؟

اردشیر نمی دانم [مشت بر مشت می کوبد و چشمانش را می گشاید]
به خدا نمی دانم[انگار فرو می افتد و دست بر کناره می گیرد]

مگاباز [پیش می رود]یونانیان کین خواه سرزمین ایونیه هنوز زخم شمشیر شاه را از یاد نبرده اند/ و شاه هم یونانیان را از یاد نبرد

اردشیر به دریایشان خواهم ریخت
[مگاباز می رود]

تصویر دیزالو می شود به:

اردشیر [شب ،جام در کف]در خودم مچاله شده ام /آن قدر که هیچ چیزی نشده است/ انقباضی بی تمام[رسا]اردشیر همه را در نیستیش می گوارد و نیست می کند/ این است اردشیر /اردشیر بی مرز/ آی....[ترسان]پرهیب زخمگن بر در می کوبد ومی گرید[ناگاه دیوانه وار می خندد]اما او هم نمی داند ، نه /هیچ کس نمی داند[می نوشد ،درنگ]چند روزیست که قصدی کرده ام/ سخت /سخت[دستانش را به آسمان بلند می کند]آه این بارهست را چگونه به هر سو کشم[بریده می خندد]با مشت های کوچکش بر در می کوبد ومی گرید اما او هم نمی داند/ هیچ کس نمی داند[فریاد می زند]اینک منم

من به تمامی من/ ایستاده در برابر باد[می زمزمد]وای مادر ،مادر...قصدی کرده ام /سخت/ سخت[زانو می زند]چه کارها که نکند/ چه راهها که زیر پا نگذارد/ چه باده ها که نپیماید/ و خدا مرا به آبهای ساکن هدایت خواهد کرد

تصویر قطع می شود به:

[خارجی-کوروش سر در گریبان بالا و پایین می رود ،اردشیر از گوشه ای می آید-شب]

کوروش شاهنشاه[کرنش می کند]

اردشیر [لبخند می زند]آندیا کجاست؟

[کوروش آرام تر سخن می گوید]کجا؟[کمی سکوت می کند و سپس جلو می رود و می ایستد]انگار هر سمتی که باد بوزد[می رود ،مگاباز می آید]

اردشیر خب؟

مگاباز در دشت های سوریه پیک کوروش را اسیر کردیم ،متن نامه همراهش با مهر و امضای برادرتان ،با بیان همدلی و احتمال بسیار هم نوردی ملکه مادر در شورش بر شما را تغییر دادیم و به فرمان شاه برای بردیا دام نهادیم

[اردشیر پیش می رود و دور را می نگرد]هیچ کس نباید جرات خیانت به شاهنشاه ایران را در سر راه دهد

اردشیر [خشمگین شمشیرش را می کشد] برادران تنی خیانتکار [بهت زده]مادر خیانتکار

مگاباز اکنون منتظریم

اردشیر دورادور مراقبشان باشید

[می روند]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-گرگ ومیش ،خوابگاه شاه ،اردشیر بر تخت غلت می زند، اندکی خاموشی، هراسان می نشیند-بامداد]

اردشیر آشوب بی پایان/ آوای چیست؟ فریاد کیست در دل این خواب کوتاه پریشان /این نغمه غم بار از کجاست؟[درنگ]نه ،نمی توان رها شد/ فتنه در نهاد جهان نشسته است[کنار پنجره می رود]پس از همه راه های پیموده/ در اوج سرشار از پیروزی های بسیار/ تا مغز استخوانم فریاد می زند/ و رویای آرامشی حتی ،یاریم نمی کند

کجایند نگهبانان من/ صدایم را نمی شنوند؟[در میان و آرام]خواب از چشمانم پریده است/ خوابی که سخت آمد و ساده از کف رفت[مرغ وای پرندگان]در دور و نزدیکم این سرزمین پر آشوب/ در دور و نزدیکم این کابوسهای پایان ناپذیر/ با مرغوای شباهنگامش[فریاد زنان]کسی نیست که پاسخم دهد/ نگهبان ،نگهبان /پاسخم را بدهید

[گوشهایش را می گیرد]صداها را ساکت کنید/ همه صداها را

چرا که اردشیر خوابیده است

[آرام تر]شاه شاهان[بر تخت می نشیند ،نگهبان می آید]

نگهبان سرورم

اردشیر [با انگشت سمتی را نشانه می رود]ساکتشان کنید

[نگهبان بیرون می رود و باز می گردد]

نگهبان بانو آندیا خواهان باریابی اند[اردشیر سر تکان می **دهد ،آندیا می آید]**

اردشیر بد وقتی به یادم افتادی
،آندیا در درون اتاق گردشی می [اردشیربر تخت می نشیند کند و از پنجره ای به پنجره ای میرود و پرده ها را کنار می زند]

آندیا سحر گاه می رسد و ناآرامی شاه لرزه در دل یاران همراه و توان در تن مصریان کهنسال می افکند[از پنجره بیرون را می نگرد]این فریادها از همه سدها می گذرند[اردشیر پتو بر تن می پیچد]
چه می خواهی؟ اردشیر

آندیا هیچ
اردشیر هیچ و تنها هیچ؟/ سالهاست از انبوه هیچ ها هراسانم/ اینک توی هیچ ایستاده در کنار من در بستر هیچ
آندیا بی قراری وآشوب در همه هست ،در ما هم هست/ هیچ های در هم آویخته/ من و برادرتان/ جزیره های دوردست نا همنورد /او سرور سرزمین خویش و گاه گاه با من /تنها در بستر ،مانیز هم
اردشیر [سر را میان دستان می گیرد]
حال مرا نمی دانی
آندیا شاید بتوانم حدس بزنم ،تصمیم بزرگی در پیش است؟
[درنگ]آندیا از شاه جان دریغ ندارد
اردشیر تنها جان؟
آندیا تنها و تنها جان مگر...
اردشیر مگر چه؟
آندیا مگر...[به میان می آید ،با خود]بزرگترین گناهان چون کارد در جانش نشسته است و با این همه باز هم پیش تر خواهد رفت
برو اردشیر هخامنش ،باز هم
گذشتگانت سپری شده اند و رفته اند
در چنگال باد و فراموشی
و کارد هنوز در استخوان است

[آندیا پری را بر کف دست می گیرد و فوت می کند]هنوز در بست و بند افسون گناهید؟
گناه چیست؟رویدادهای در پیچ و تاب گریز ناپذیر ناگهان
چون پری در آغوش باد
[سوی اردشیر می آید]گناه ما چیست؟ گناه همه ما ضعیفان جهان/ کسی نمی داند/ چه کسی به درستی داوری خواهد کرد؟
[نیم کرنشی می کند]بر هراستان پیروز شوید وقتی که نمی دانید/ بر همه ترس ها و تصمیم بگیرید

اردشیر
تصمیم های سخت
[دست دراز می کند]رهاکن مرا و اندیشه پریشان مرا
و بنگر که چگونه سرنگون در برابر توام /آندیای زیبا

آندیا
برخیزید ،چه بسیارانی که چون منند[چرخی می زند]
حتی زیباتر

اردشیر
نه ،زیباتر نه و بهتر نه
[آندیا نزدیک می شود و بالای تخت اردشیر می ایستد و میله های تخت را آرام تکان می دهد]زیباتر هرگز[آرام]ولی نامزدت کوروش...[دستش را پس می کشد]

آندیا
[آندیا کناری می رود]
آشفته ای شاهنشاه ،هنوز عزمت جزم نیست

اردشیر
آتنیها اندک اندک برنیروهایشان می افزایند و با یاغیان کاپادوکیه و لیدی و ملطیه همدست می شوند

آندیا
به دریایشان بریز و نابودشان کن

اردشیر
نابودیشان را به یادم بیاور

آندیا
ولی اکنون شاد باید بود

چندی دیگر جشنی بزرگ در پیش است /سال روز گشودن دروازه های مصر به دست اردشیر شاه هخامنش

اردشیر	آماده جشن خواهیم بود

آندیا	[کرنش می کند]در راه شاه جان فدا می کنیم

[آندیا بیرون می رود]

اردشیر	جان تنها نه...[آرام]
ما در رویای تنیم
[می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-نیایش گاه "گاو آپیس" ،جشن سالگرد چیرگی بر مصر ،اردشیر بر تخت نشسته است، پیرامونیان و کاهنان در کنار، پریزاتیش سویی و آندیا سوی دیگرو جشن با رامشگرانش در انجام است-روز]

اردشیر	آمیختاری تن نواخت/ آوای با عمل درهم آمیز،گاه در تن و گاه بر تن[می نوشد]برقصید و باز هم ،باز هم/ تا جرعه واپسین،تا بی خودی ناب[نگاهی به جامش می کند و شراب را می پاشد]تا گسست /برای از یادبردن و در وهمش غوطه خوردن/ اما این شراب پاسخ نمی دهد/ نه /دیگر مستم نمی کند/ این آرزو می مردافکن پارسی می خواهد

آندیا	[آندیا پیش می رود و شراب می ریزد]دست ساقی هم بی اثر نیست[اردشیر دستش را سوی دست آندیا می برد اما او پس می کشد ،موبد پیش می آید]
موبد	آتربان را ایستاده خواهیم برزیگر را وارتشتار را، شهربان را وشهریار را
اردشیر	ایستاده بر سر سنگ
موبد	از آنچه که گشته است و آنچه خواهد گشت
اردشیر	[به زمزمه]و آنچه که رفته است/ و زآنچه خواهد رفت
موبد	نیفتادنی و نلغزیدنی را/ مزدای کشور نهاده را ایستاده خواهیم
آندیا	شاهنشاه یونانیان را از یاد نبرد
موبد	دلیرانی را می ستاییم که تندتر از تند و دلیرتر از دلیرند/ و مردان هوشمند را نوید می دهیم و می اگاهانیم و می فشریم وفرو می نهیم و می ستاییم ومی خوانیم/ نیروی نیرومند را/ ردان روز و گاهها و ماهها و سالها را ستایش و نیایش و آفرین/ به روان رام آرام/ به آبهای نیک
اردشیر	به آبهای ساکن
آندیا	شاهنشاه یونانیان را از یاد نبرد
اردشیر	تنها یونانیان؟
پریزاتیش	[نیم خند]شاهنشاه ایران هیچ چیزی را از یاد نخواهد برد
	[همه آرام می شوند،اردشیر ناگاه بر پا می ایستد اما سخنی نمی گوید و می نشیند ،دوباره می ایستد و به گرداگرد نگاهی پریشان می کند]
اردشیر	[آرام]روز بزرگیست[می نشیند، جشن پی گرفته می شود]روزی به یاد ماندنی[سر وصداهایی با افت وخیز از پشت صحنه بر می خیزد که توجه پیرامونیان را کمابیش به خود می کشد اما اردشیر سر بر نمی گرداند، پریزاتیش برمی خیزد، کمی دست دست می کند، به پشت صحنه می نگرد و

سمت اردشیر می آید که راست به او می نگرد]

پریزاتیش و اینک این فرزند من است که از او خشنودم[اردشیر را در آغوش می گیرد و به پهنای مویش چهره او را می پوشاند ،مگاباز با چند سرباز وارد می شود و در چند سو کسانی را نشان می دهد که سربازان سوی آنان می روند و دستگیرشان می کنند]

مگاباز اورا ،اورا..[اردشیر آرام از پریزاتیش جدا می شود و خود را کنار می کشد و پس می نشیند]

اردشیر دستگیرش کنید

[سربازان پریزاتیش را به گوشه می برند]

اردشیر او را هم بگیرید[چپ و راست را می نگرد و با انگشت فضای تهی را نشانه می گیرد]او را هم بگیرید

مگاباز [پیش می آید]سرورم

[اردشیر پس می رود و بر تخت می نشیند وگوشه ردای سلطنت را بر بخشی از چهره اش می کشد و سر را پس برده و تکیه می دهد ، دیگران بجز پریزاتیش را می برند ،اردشیر پریشا و بریده بریده می خندد]

آندیا [پیش می آید]اما شاهنشاه پریزاتیش مادرتان..[اردشیر به تندی پسش می زند]

اردشیر مادرم؟

مگاباز فرمان هست تا بیاورند؟

[اردشیر پاسخ نمی دهد]

مگاباز بیاورند؟

[اردشیر سر می افکند ،سوگ نواخت، چهار سرباز که از چارگوشه تخت روانی گرفته اند ،با پرندش فکنده بر، نرم و سرافکنده بدر می آیند و در میانش می نهند و می روند ،اردشیر آهسته فرود می آید، پیش می رود و زانو می زند،گویی نیایش می کند ،بر می خیزد و پرند را کنار می زند و تن خون آلود را آشکار می کند ،پریزاتیش بهت

زده پیش می رود و در کنار تخت می ایستد]

اردشیر	و آنک/ بردیاست/ با تنش پرنیان/ بر نهاده سر بر سنگ و کف در کف/ غرقابه خوناب /چنان نرم و سبک بار که نه هیچ نسیم/ که نه هیچ توفان بی پایابی بر چهر سیماب گونش خم نیفگند
آنک تویی و تنها تو/ خفته در تنت برای ابد[پریزاتیش زانو می زند و می گرید، آندیا شگفتار نزدیک می شود]نه شرار آتش اسپنت همسفر است/ نه دخمه سنگسر/ نه امواج دریا/ نه بادهای نا همنورد/ نه مهربان مادر و نه من/ نه من و نه هیچکس[دست بر پرند می کشد]پرند فگنده بر سراسر خونالود/ بر بی شکل تر/ بر بردیا

/دریغ است و آه است و اندوه
و آوخ/ برادر[مگاباز پیش می آید]

مگاباز	شاهنشاه/ شورش نهان و آتش زیر خاکستر را در نطفه خفه کردیم/ همدستان و هم یاران فتنه ای چنین سخت یا کشته و یا دستگیر شده اند/ پی گیری دیگر درگیران این شورش هم در انجام است

اردشیر	کوروش چطور؟

مگاباز	از چنگ شاه گریخت اما روزبانان جانفشان شاه هر جا که رود در پی اش هستند و رهایش نخواهند کرد

اردشیر	[سر می افکند و به بردیا می نگرد]زودتر دفنش کنید

مگاباز	ولی می بایست تن بی جان برادر و جانشین تان را با خود به پارسه ببرید تا در حضور بزرگان پارس و با پرسه ای در خور پایگاه بلندش در آرامگاه شاهی....

اردشیر	[دستش را برای خاموشی مگاباز بلند می کند]تن خونبار بردیا را در کنار و در گور

خواهرش بگذارید[پریزاتیش افتاده از پای
را می برند و بیرون می روند]
تصویر قطع می شود به:

[داخلی-اتاقی تهی ،آندیا ناشکیبا و گام زنان ،پریزاتیش آشفته موی و پیراهن در پی زندانبانی است که نیم کرنشی می کند و تنهایشان می گذارد ،سپسش بر صندلی چوبی شکسته می نشیند ،آندیا به سوی پنجره می رود و بیرون را می نگرد-روز]

آندیا چرا کار به اینجا کشید؟

پریزاتیش [براندازش می کند]چون عروس زیبا شده اي و حتي زيباتر ،آفرین بر کوروش[سرش را بر می گرداند]یا اردشیر؟

آندیا [نزدیک می شود]مرگ بردیا زخمی بر تن خویشاوندي چون من هم بود[در چشمانش می نگرد]بود

پریزاتیش [انگار با خود]نترس ،بردیا دیگر کابوس کسي نخواهد بود عزيزم ولي خنجر آخته كوروش را نمي دانم

آندیا آخته بر چه کسی؟

پریزاتیش تو که باید بهتر بدانی ،مرد زخم خورده نمی پرسد و باور نمي كند

آندیا من دستی در قضیه بردیا نداشته ام و نخواهم داشت
گناهي نکرده ام و هراسی هم ندارم

پریزاتیش تیغ های پنهان ناگهان اینها را نمي دانند

آندیا و نمی پرسند؟ کوروش با پیغام هاي پی در پی مرا به مرگ تهدید کرده است

پریزاتیش [نگاهی به خود می کند]من که در گیر و بند زندانم، نشسته در دامي...[پریزاتیش راست پیش را می نگرد]بر سر سنگ/ و در انتظار

آندیا در انتظار که؟

پریزاتیش دیگر تفاوتی برایم ندارد

[درنگ]شاید کرکساني گرسنه بدنبال خوناب

آندیا من در مرگ بردیا دستي نداشته ام ،این را براي کوروش بنویس یا به گوش جاسوسانش برسان[پریزاتیش می خندد]

پریزاتیش بردیا که نمرده است دختر

[پریشا]بردیا هرگز نمی میرد

/ نه[می خندد ،آندیا دستانش را می گیرد]

آندیا پریزاتیش ،پریزاتیش ،مادر

[پریزاتیش آرام می شود ،آندیا کنار پنجره می رود و بیرون را می نگرد ،پریزاتیش زندانبان را صدا می زند]

زندانبان[زندانبان می آید و پریزاتیش می ایستد]

پریزاتیش بردیا هرگز نمی میرد

[می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-اردشیر سر در گریبان-روز]

اردشیر پس اردشیر چه خواهد کرد که تنهاست در میان تندباد همواره/ با تنآکنش زخماگنش /که دستانش می لرزند و می زنند/ که همه جانش می لرزد و می زند[چلیپا سان در میان]

خورشید و ماه برش فرو افتند

هرم تنش رودها را بخوشاند

زمین در نهادش فرو برد کوهها ازبرابرش بگریزند

تپه ها دهشت بار و زمزمه گردر خود نهان شوند

[آندیا فرا رسیده و می نگرد]و ضحاک اره اش کند

[اردشیر به زانو می افتد و خنجر را بسویش دراز می کند]

اردشیر اینک سر و اینک تن

آندیا شاهنشاه

[گرد اردشیر می چرخد و سرانگشتش را نرم بر چهره اردشیر می کشد ،نرم آهنگ] اردشیر

اردشیر [سر می افکند و فریاد می زند]بزن[آندیا پس می رود و بیرون می شود]

تصویر قطع می شود به:

[خارجی-مگابازدرگفتگو با سربازان است که اردشیر با جامه ای نیم آشفته می آید-روز]

مگاباز [کرنش کنان]شاهنشاه

اردشیر [آهسته در گفت با خود]
آه ،سیلاب خونش..[تنداتند کف دستانش را در آستین می پوشاند]گیهان را بپوشاند

مگاباز سرورم[اردشیر می ایستد]
پیکان سه گانه جاسوسان ما
با پیامهایی پر پی آیند و آژیرهایشان /ازکوچ آوران همواره ستیزه جوی سرزمین های خاوری ایران زمین، مردمان پایتخت، نیز یونانیان فتنه گر رسیده اند که زمان و فرمان شما را می خواهند[اردشیر انگار ورای مگاباز را می نگرد]

اردشیر مگاباز[با انگشت دور را نشان می کند]پرنده های سیاه
ببین پرنده ها[با ترس چشمانش را می پوشاند و پس می رود ،مگاباز به سربازان اشاره می کند که بروند]

مگاباز آشوبی سخت در پی بود با کیفر بزه بر شاه و کشورش
درشورشیان باژگون و خویشکارشان[مگاباز پیشتر می رود]پایگاه سلطنت کشوری چنین بزرگ گاه سختی خارا می خواهد[درنگ]در گزارشها و آژیرهاست:یونانیان سرزمین ایونیه با مردمان کاپادوکیه و لیدی و ملطیه و شاید مصریان و دیگرانی درهمین نزدیکی بر ما و شاید در ما به فتنه می کوشند

اردشیر [آهسته با خود]زمین..سرخ ،آسمان..سرخ ،سرخ و پوشا

مگاباز [زانو می زند]شاهنشاه پیروز
نخست گشاینده مصر کهنسال

با تیغ آبدیده اش و سربازان جان بر کف پروایی نخواهند داشت اگر زودتر بر یونانیان و کرانه های ناشناس و زرخیز اروپا واکنش کند ،افتخار و عظمتی بیشتر در انتظار است

[درنگ می کند ،اردشیر رو می گرداند]شایعاتی دورادور پخش شده است که بردیای گریخته از چنگ شاه را زنده دیده اند

اردشیر [دیوانه وار می خندد]

گریخته ازتیغ خونریز برادرش

گریخته تا ابد

مگاباز افسانه ها را هم نباید دست کم گرفت ،خاوران ایران زمین و پایتخت ،بی جانشین رسمی و بی بردیا دستخوش پراکندگی و آشوب می شود ،اگرهر چه زودترکسی پابرجای و درست بر جای بردیا ننشانند و خود به تایید و گفتگو با بزرگان پارس و کشورهای پیرامون در پایتخت نباشند[اردشیر رو می گرداند]مردم باید شاه استوارو بی تنش و نا چند دل را به چشم ببینند[اردشیر می رود]اما شاهنشاه[در پی شاه]

باید هرچه زودتر...[می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-اردشیر خشمآگن و خاموش بر تخت نشسته است و بی دگرشی پیش را می نگرد ،آندیا در گوشه ای ایستاده است و پریزاتیش را با دستان بسته می آورند-روز]

آندیا فرمان دهید تا دستانش را بازکنند

اردشیر [دستانش را بالا می آورد]

این دستان با رگ و پی اش اکنون پوسیده بودند و تا مغز استخوانم را مور و موریانه های مصری جویده بود[نگاهش را بر می

گیرد وبه پریزاتیش می نگرد]دلش بر من هم می سوخت آیا؟

پریزاتیش [راست در چشمانش می نگرد] قاتل

اردشیر آه/ در درونم چنان آتشی است کز شرارش خاکستر خاکسار در کف بادها شده ام/ از دل سوخته بر رکسانا خواهرم/ بر بردیا برادرم/ بر مادرم/ بر تو آندیا[با انگشتش سربازان را نشان می دهد]بر تو و بر تو و تو...[دستانش را ناگاه پیش چشمش می آورد]دستانش را باز کنند تا به نرمی و نیرنگ طناب داری که در خیالش بافته است را بر گردنم اندازه کند/ بر گردن پسرش /من[بر می خیزد]اردشیر فرهمند[آندیا می خواهد پاسخی دهد که با جنبش تند دست اردشیر خاموش می شود]

بگذار خودش بخواهد[پریزاتیش خاموش]نمی خواهد و نمی گوید

هرگز[بر می خیزد]همدست برنامه ماهرانه دشمن دوست برای شورش بر گناه نکرده من/ به بزه بر نیامده من بر تن/ که بی فرجام در گردابم افکنده است[دستانش می لرزد و پیش می رود]من بی گناهم مادر /گناهی بر گردنم نیست[سوی آندیا می آید]گناه من چیست؟[آندیا خاموش]چیست؟

آندیا فرمان دهید تا بندها را بگشایند

اردشیر [پریشا می خندد]این زن[پریزاتیش را نشان می دهد]برخاست وگفت:"اینک این پسر من است که از او خشنودم"و همه نفرتش را در واژه هایش صلب کرد و سنگ شد

[کمی خم می شود، ردا را دور خود می کشد و یک چشمش را می پوشد]به گیسوان بلندش مرا در آغوش کین خود بپوشانید تا شورشگران از پسم فروآیند

و در آغوشش به بندم افکنند

و بر نشیبم فرو کشند

آندیا اما...

اردشیر [پیش می رودو در چشمان پریزاتیش می نگرد]خودت بخواه مادر[به فریاد]او خودش باید بخواهد[به زمزمه]
از اردشیرت بخواه مادر
[آشفته]مهرت را از من دریغ مکن/ خودت از من بخواه تا با جان زخم خورده و دستان خون آلود همه بندها را بگسلم
[پریزاتیش خاموش]نه/ او نخواهد خواست[در کنار مادر زانو می زند و دست بندش را نگاه می کند ،مگاباز می آید]

مگاباز از مرزهای باختری آگاهش و گزارش هایی نو پدیدار شده...[اردشیر با جنبش دست خاموشش می کند ،مگاباز خشم در چهره پس میرود و می ایستد]

اردشیر جشن کوچک ما را خراب نکن
[سوی آندیا]
کوروش کجاست؟

آندیا نمی دانم

اردشیر [بر می خیزد و راست در چشمان آندیا می نگرد]در چشمانش قو دارد

آندیا نه[چرخی می زند]نه

اردشیر [دست آندیا را می گیرد و به زور سوی پریزاتیشش می کشاند]در چشمانش قو دارد مادر

آندیا [دستش را رها می کند]بس کن

اردشیر [آهسته با خود]سرخ...آسمان سرخ رنگ..[سپس به میان می آید و با خوانشی نمایشی می خواند]افگنده در تباهی و افتاده در گمان/ اردشیر شاه/ افسون نو پدید ز رویای نو تنان/ اردشیر شاه[خنجرش را در آغاز خوانش نرم از غلاف می کشد و در برابر چشمانش نگاه می دارد و چرخ زنان از سویی به سویی می رود و انگار بازی می کند]آغشته با سیاهی و زخمی ز همگنان /اردشیر شاه/ آشوب در کرانه و استاده در میان، اردشیر شاه[خاموش می شود]

مگاباز [پیش می آید]شاه یونانیان نیرنگ باز را از یاد نبرد
پریزاتیش شاه هرگز هیچ چیزی را از یاد نخواهد برد
آندیا مادر
مگاباز ملکه مادر نبایست بر آتش زیر خاکستر دامن زنند
اردشیر هیچ چیز را...
[با خوانشی نمایش گون به میان می آید]نامش نهانه زیر لبان زمزمیده اند/ از زخم بر تنش
مگاباز [پیش می آید]شاهنشاه
اردشیر [با جنبش دست بازش می دارد]
بر تیره راه هرزه درایش کشیده اند/ بخت تبهگنش[خنجر به کف و بازی کنان سوی مادر می آید]تا مغز استخوان خیالش جویده اند/ ترس غم آگنش/ کینش بدر فگنده و تارش تنیده اند/ بر نازک تنش/ تنها گسسته در/ تنها نشسته بر[به زمزمه]تنها و بس[آهسته با خود]شاه هرگز فراموش نمی کند مادر[کنار مادر می ایستد]نه[می رود ،مگاباز در برابر پریزاتیش کرنش می کند]
پریزاتیش [رو بر می گرداند]آدمکش
مگاباز من سرباز شاه و کشورم نه تبهکارخونریز
پریزاتیش بردیا را ناجوانمردانه کشتید
مگاباز من نه[سوی نگاه پریزاتیش می رود]من/ نه /گزارش مرگش را زمانی شنیدم که روزبانان نهان مردم کش در سپاه کارآمد پنهان روان بسوی مصرش ،پیرامون دشت های یهودیه/ به فرمانی پوشیده و شتابان به خاک و خونش کشیده بودند/ کار من پیگیری و جاسوسیش بود و بس
پریزاتیش [با نشان نمادین دست بر تن]
کارد بر کالبد نژند بردیا
[می خندد]پی در پی
آندیا [بازوان پریزاتیش را در کف می گیرد]نباید بر انگیخته ترش کرد ،نباید
پریزاتیش [به چشمان آندیا می نگرد]

تنها من؟[آندیا بیرون می رود ،مگاباز زانو می زند]

مگاباز دستاورد ارتشتاران جانفشان در سراشیب است و برآیند ارجمند هخامنش لغزنده بر نشیب/ در ناپایداری و تنش چند سال دوری شاهنشاه از پایتخت/ و پیکارهای پی در پی /که گرچه با پیروزی هایی درخشان همراه بوده اند اما بر باهمادی ناهماورد افزوده که آماده زخم زدنند بر تن کشور/ از خاور و باختر
[سر می افکند]بر تن ایران

پریزاتیش [خود را اینسو و آنسو می کشاند]از جان این زن چه می خواهید/ این تن در شکسته
[پریشا می خندد]مرا با همه دردهایم رها کنید/ رها تر/ من دیگر هیچ نمی دانم و هیچ نمی خواهم/ با تن خسته رو به مرگ /و در بند و زنجیر
[مگاباز می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-اردشیر با تاجی نیم کج بر تخت نشسته است ،مگابازمی آید وکرنش می کند-روز]

مگاباز درروزهای گذشته، چند بار سربازانی ناشناس درمرزهای باختری لیدی به دژهای مرزی ودژبانان نگاهبانش شبیخون کرده اند و پس کشیده اند ،برآوردها پیشاهنگان مزدور یونانی را گمانه می زنند

اردشیر ما با باهمادهای یونانی پیمان داشته ایم

مگاباز یونانیان آسیا سخت آزمندند ،مزدوران دیرین سرزمینهای پیرامون خود همراه با فنیقیان بازارگان دریانورد و بر سر مرز ما با سرزمین های ناشناخته دور اروپا ،شاید در پی توان سنجی و آماده سازی نیروهایشان و آزمون نهان و آشکار مرزبانان و سربازان ما هستند

اردشیر با یونانیان سرزمین ایونی؟
با آتن و اسپارت؟

مگاباز [درنگ]با آنها و همراه با کوروش هخامنش ،دشمنان از ریز روند و چارچوب کاری دژبانان و دژها آگاه بوده اند ،شاید کسی یا کسانی آنها را از نهانه ها آگاهانیده است

اردشیر برادرم؟

مگاباز با شایدی استوار سرورم

اردشیر [با خود]اما من که کاری نکرده ام[از تخت پایین می آید]

مگاباز یک چیز دیگر ،گزارش های دیگرگون و سخت سرزنش گری درباره رخدادهای مصرو اردشیر شاه در شهرها و پایتخت ایران زمین پخش شده که چارچوب یگانه و استواری ندارند و آفت زایند
آژیرها تنش های زیر خاکستری را در پایتخت بی شاه و بی بردیا گمانه می زنند

اردشیر [با دست گویی چیزی را می راند]اما من که کاری نکرده ام/ نه؟[به میان می آید]

اردشیرشاه کاری نکرده است که به بادافره اش کیفر شود و خیانت ببیند[دستش را با خنجر بالا می آورد]این بالا و پایین بردن خنجر از منست؟[گویی با خنجر پرهیبی را می زند]یا از من بی من در من نهان؟منی که من نیست/ مگاباز این دست و گوشت و استخوان منست؟/ چه کسی می داند[به آینه می نگرد]کیست که به من می نگرد؟[دستش را بر چهره می نهد]این چهره من نیست و این نگاه/ با چشمان ناشناسش[بر تنش دست می کشد ،آرام]اگر که من من نیستم پس که هستم/ چه هستم اگر که همه اینها نیستم و هستم[می خندد]شاید اردشیر از خود می گریزد؟[به آینه می نگرد]پس چرا براستی با توی در برابرم نا آشنایم؟

مگاباز [پیش می آید]هر چه زودتر سپاهی کمکی برای آمادگان بیشتر به مرزهای باختری گسیل کنید و خود را به تختگاه برسانید ،فرمانده جایگزین بردیا نخواهد توانست از پس همه کارها و گفته ها بر آید ،شاهنشاه دیر گاهیست که از پایتخت بی شاه دوراست

اردشیر هنوز نه/ هنوزآماده نیستم ،در اوج به پارسه بازخواهم گشت[با درنگ و رو به مگاباز]مادرم را هم از یاد نبر[مگاباز می رود ،اردشیر خیره به دور دست می نگرد که آندیا آرام از پس می آید]

آندیا [در کنار و پس اردشیر می ایستد و خط نگاهش را دنبال می کند]کلاغ های سیاه[با انگشت دور را نشان می کند]

پیام آوران دوزخ[اردشیر جا می خورد و کنار می رود ،آندیا می خندد و نرم نرمک نزدیک می شود و اردشیر پس پس دور می شود]

آندیا هی..شاه نباید بترسد[اردشیر دستانش را پیش می آورد]

اردشیر نزدیک ...نزدیکتر نشو[آندیا به راست می رود و سپس به چپ و ناگاه با خشم بر می گردد]

آندیا شاه نباید از چیزي بترسد[درنگ]همانگونه که من از پیغام هاي گاه و بي گاه و مرگبار کوروش نمي هراسم

شنیده ام که کوروش من در دوردست دور درگیر فتنه افکنی و هم آوری دشمنان شاه و کشور شده است

اردشیر درگیر یا آغازگر؟

آندیا [به جلو می آید]اینها را باید از خودش پرسید، با ارتش توانمند بسیارتان به سویش روید و به چنگش آورید و رو در رو از خودش بپرسید

اردشیر [تکیه می دهد]از همه این ها خسته ام[هوا را بو می کند و چشمانش را می بندد]چه بوی خوشی ،عطر وسوسه انگیزت هوا را آغشته است

آندیا [به نرمی کرنش می کند]کوروش من را به چنگ آورید و پرسشهایتان را رخ به رخ بپرسید[می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-اردشیر چیزی را می نویسد و سپس مهر می کند-روز]

اردشیر نگهبان[نگهبان می آید، کرنش می کند و نامه را بر می گیرد و می رود ،مگاباز می آید]خب مگاباز؟

مگاباز هنوز هیچ اما بر توان و آمادگی دژبانان و نیروهای مرزی افزوده ایم و روشها را تا اندازه ای دگرگون کرده ایم

اردشیر برآورد نمایندگان ما چیست؟

مگاباز هنوز گزارش ویژه بی کم و کاستی نداریم[آندیا می آید و مگاباز سر خم می

کند]یا یونانیان ماهرانه دستان خون آلودشان را پنهان کرده اند

اردشیر کوروش چطور؟

آندیا [آرام]کوروش خوب من

مگاباز پی در پی و بی ایستار در سرزمینهای باختر جابجا می شود و بر پایه پایگاه بلند خود و نام خاندانش بر یکپارچگی و هماهنگی پراکندگان هراسان وکین توز می افزاید

آندیا [سمت پنجره می رود]کوروش کینه توز من

اردشیر دردناک نیست که برادری چنین به کین با برادر می کوشد

مگاباز گام به گام به دنبالش هستیم ،از چنگمان نخواهد گریخت

اردشیر از راهنمایی آندیای دلربا هم بهره برید[آندیا به نرمی کرنش می کند]او خوب می شناسدش

اردشیر [باز می گردد که بیرون برود]پرسشهایم را از او خواهم پرسید/ پرسشهایی بی پایان

مگاباز مادرتان چطور؟ مادر زخم خورده و همیشه خطرناک[اردشیر ناگاه از حرکت می ایستد ،انگار ناگهان به یادش آورده است]

اردشیر مادرم؟[می زمزمد]مادر مهربان من...[می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-ناله های اردشیر در خواب ،آندیا به درون اتاق می آید و در گوشه ای می ایستد-شب]

آندیا [آرام با خود]

گرداب بی پایاب روانش جهاني را در خود فرو خواهد کشید

[با خشم چرخی نرم می زند]

آشوبی بی تمام[ناله های اردشیر در خواب]هی ،آرام باش[به روی اردشیر خم می شود]برای آندیا[موی اردشیر را می بساود]برای آندیا و آرزو های بلندش[درنگ]آه پدر ،برادر ،زمان انتقام فرا رسیده است، زمزمه هایم را از پس سالیان و از زیر آوار سنگ ها می شنوید؟زمان بازماندگان پایمال پارتی فرا رسیده است، هنگامه خوار شدگانی خاکستر نشین تا آوای کین خواهی کشتگان شان گوش آسمان را کر کند[پس می رود]وای...اردشیر، خشم تو همه را در خواهد یافت/ و تیغ خونبارت دربند هیچ چیز نخواهد بود/ خدای بر آندیا ببخشاید[بالای سرش می رود و خندان گرد تختش می گردد]پریشانی و دو دلی چون کارد در استخوانت نشسته و گناه در کام اژدهایت کشیده است[به کناری می رود]اردشیر هخامنش/ آرام تر/ برای آندیا [نرم صدایش می زند]اردشیر

[اردشیر، خوی بر تن نشسته، از خواب می پرد و می نشیند]

آندیا شاهنشاه برخیزند

اردشیر خواهر[آندیا به کنار آینه می رود ،موهایش را شانه می کند و سر می گرداند و اردشیر را می نگرد]

آندیا و مادر گفت/ شب ها/ که کابوس دخترکان زخم خورده روح شهر ما را در چنگ خود مي گرفت

[پچ پچ وار]مردمان توبه گر و هراسان به گوشه ها می خزیدند/ زنان به آغوش شوهران پناه می آوردند/ نگهبانان از میان روزنه کنگره ها پچ پچ می کردند/ و کلاغها قار قارشان را می بریدند/ تا خورشید بدمد/ و نمی دمید/ آه / کابوسهای پایان ناپذیر

اردشیر [سر خم می کند]پریزاتیش زخمي

آندیا [سوی اردشیر می رود]پریزاتیش مهربان[نیم خندی می کند]اکنون در بند و زندان سخت چه می کند؟کسی می داند؟

اردشیر مادرم سوگوار مرگامرگ فرزندان است

آندیا [به گرداگرد می نگرد]شاه تنها در خوابگاه[نیم خندی می کند ،بالای سر اردشیر می ایستد و میله های تخت را می گیرد و می لرزاند]تنهای تنها[اردشیر دستانش را به سختی و کند سوی آندیا دراز می کند ولی آندیا نرم پس می کشد ،اردشیر خود را به گوشه دیگر تخت می کشاند و پریشا رو انداز را بر خود می پیچد ،آندیا بالای سر و پشت اردشیر می ایستد]پریزاتیش ،کوروش و همه کابوسهایت را از خود دور کن/ دور و دورتر

[با انگشتش فضا را نشان می دهد]ولی براستی که می داند که کوروش باز نفراتی را در اینجا و آنجا نداشته باشد[دست بر قلبش می گذارد]

و شاید در اینجا[سرو صدا در پس ،نگهبان می آید ،اردشیر دستش را به نشانه درنگ بلند می کند]

اردشیر بگو

نگهبان سردار مگاباز پرشتاب و پافشار خواهان دیدار شاهند

اردشیر [با خود]نیم شبان پر دغدغه

[اردشیر به آندیا می نگرد]

آندیا بگذارید من هم بمانم[نگهبان بازمی گردد ،آندیا به گوشه دیگر می رود ،مگاباز کرنش کنان پیش می آید]

مگاباز سرورم/ ارتش پیشاهنگ یونان در...[آندیا از گوشه به در می آید و کرنش می کند ،مگاباز شگفتار]

آندیا [با لبخند]فریادهای نیم شبان آشفته شاه مرا هم بی خواب کرده بود

اردشیر بگو مگاباز

مگاباز	یونانیان با سپاهی بزرگ و سنگین اسلحه، پیاده و سواره از مرزهای باختری آغاز به پیشروی کرده اند و بر پادگانهای سه گانه بر کرانه اژه هجوم آورده اند
آندیا	خنجر از پشت؟
مگاباز	نه چندان بانو ،کمابیش پیش بینی می کردیم
اردشیر	و دیگر؟
مگاباز	تا کنون پیشروی پر شتابی داشته اند ،چند شهر ارزشمند در کرانه را از دست داده ایم و به شایدی استوار به زودی به آنها گروهی از مردمان سارد و کاپادوکیه درخواهند پیوست
اردشیر	[اندیشا]گور خود را کنده اند
آندیا	[سوی اردشیر می رود]به دریایشان باید ریخت در کام نهنگان آبهای سرد
مگاباز	[خم می شود]سپاهیان دلیر ایران زمین از ساتراپ های پیرامون باختر چون شیرانی شرزه در راهند ،فرمان دستگیری ناگزیر یونانیان در مصر را هم داده ایم
اردشیر	[گام زنان]بروید کنار،اندیشه های پست،اندیشه های گورزاد[گویی چیزی را از برابر چشمش کنار می زند]اینک دم گسست و رهایی است،رهایی از من /فرصتی نو خونی تازه در رگان[به فریاد]همه بادبان ها را بکشید،در گزند باد و باران تا صخره های سخت سر اژه،تا ستیغ دلف،با ایزدان سوگوارش، بر سر سنگ [به میان می آید]آنک زندگی، و آنک مرگ،آنک نبرد بی پایان کشتی ها و جنگیان دریانورد را آماده کنید /از این کشور اندوه و مرگ باید رفت/ رفتن و رفتن/ و بازهم[درنگی بلند و سپس آرام تر]اینک/ اردشیر است که می آید،نخست گشاینده مصر/ ایستاده با تن زخمدار برهنه اش، تا واپسین دقایق

، تا روزگاه بانگ نوشانوش
[تنداتند گویی چیزی را از برابر چشم پس می زند و پس پس می رود ،زمزمه وار]بادبان ها را بکشید،سربازان سربلند
[مگاباز می رود]
تصویر دیزالو می شود به:

اکستریم لانگ شات

[خارجی-اردشیر رزم پوش ،شمشیری بلند در برابرش در خاک، بی دگرشی در نگاه و استاده بر فراز ،سرداران یک به یک می آیند و گزارش روند آمادگی ارتش را می دهند-روز]

سردار یکم — پیادگان و سواران چپ نورد/ پیادگان و سواران راست نورد من/ همگن و هم نهشت و آموخته/ پیش روان/ جدایش های بینابینی را پر خواهند کرد

اردشیر — و من در میان

سردار یکم — با تیغ هایی برا/ و زره سخت پولادین بر تن /با کمان های سخت زه/ و تیر بسیار در ترکش

اردشیر — [استوار]و با امید

سردار یکم — [کرنشی تند می کند]با امید
[سردار دوم می آید]

سردار دوم — چون بهمن فرود می آییم، آنگه که روزنی بس باریک از میان رسته های توفنده دشمن پدیدار گردد/ از فراز و از پشت/ نهان در میان درختان و گیاهان کوهسار/ چون پرندگان و جانوران شکاری/ با سربازان کارآمد و ویژستار/ و با امید

اردشیر — با امید

سردار سوم قایق ها و کشتی های تندرو پراگنده و با این همه همراه ،آماده در بندرگاه های پیرامون اند/ با دریا داران توانمند کهنه کار/ و تیر و کمان بسیار/ با فند و ترفند هایی نو پدید/ در زمانی مناسب و از پس و پیش/ راه را بر آشفتگان گریزان و کشتی های یاریگر دشمن خواهند بست و به زخم کاری شان خود و کشتی هایشان را خواهند خست[کرنشی می کند]و با امید[هر سه بیرون می روند ،اردشیر خسته تکیه می دهد]

اردشیر سرداران/ افسوس از چنین روزهایی بزرگ[درنگ]در بیابان و دشت/ در دل هزاران هزار/ در خواب و بیداری هم
[با دستی لرزان شمشیر را از خاک بیرون می کشد]گذشته هرگز گریبان آینده را رها نمی کند [می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-شبانگاه در چادر خوابگاه ،فریادهای خفه شاه ،نگهبان می آید ،شاه بر تختخواب اینسو و آنسو می چرخد-شب]

نگهبان شاهنشاه[مگاباز خشمگین می آید و گوشه ای می ایستد]

مگاباز برخیزید[اردشیر نیم خیز می شود و دستش را سوی نگهبان مشت می کند و گویی ورایش را می نگرد]

اردشیر [بریده]بردیا...بردیا
[فرو می افتد ،مگاباز به نگهبان اشاره می کند تا بیرون رود ،مگاباز بالای سر شاه می آید و اندک درنگی می کند و می رود]

تصویر قطع می شود به:

[خارجی-زوزه تندباد و توفان ،اردشیر رزم پوش بر فراز بلندی ایستاده است و دور را می نگرد-روز]

اردشیر [به همراهش جایی را نشان می دهد]آن گروه سوار آنجا را...بالاتر ببرید..جلوتر تا...[پریزاتیش آرام می آید و پیش را می نگرد]

اردشیر [بی دگرشی در نگاه]گواه پیروزمندی اردشیر خواهی بود[با دست چیزی را در دوردست نشان سربازی می دهد که بیرون می رود]زود برو[پریزاتیش پیش می آید و با لبخند دور را می نگرد]

پریزاتیش حیف از چنین نبرد بزرگی

[اردشیر ناگاه بر می گردد و او را می نگرد]این نبرد تو نیست[مگاباز می آید]

مگاباز سرورم/ نمایندگان انجمن های یونانی درخواست دیدار شاهنشاه و نشستی پیش از آغازش جنگ دارند

اردشیر با یاغیان و سرکشان و خائنان حرفی برای گفتن نداریم

مگاباز [آرام تر]کوروش هخامنش ،برادر شاه ،هم همراه آن گروه است[پریزاتیش سوی مگاباز بر می گردد]شاید از بودن مادرشان و بانو آندیا در نزد شاه و درکناره های رزمگاه آگاه شده اند

اردشیر [پیش می آید]نه

مگاباز ولی زیانی نخواهد داشت

پریزاتیش [لرزان]بگذار بیاید...[اردشیراورا می نگرد، پیش می رود و سر می گرداند]

اردشیر بگو بیایند[مگاباز می رود و پس از اندکی باز می گردد ،نگهبان می آگاهاند]

نگهبان نمایندگان انجمن های یونانی خواهان باریابی اند[اردشیر بر فراز]

مگاباز بیایند[سه نفر می آیند ،دو یونانی و کوروش هخامنش از پس آن دو ،اردشیر راست در چشمان کوروش می نگرد و آنگاه نگاهش را می افکند]

اردشیر [رو به یونانیان]ارتشتان را پس تا مرزهای پیشین اژه خواهید کشید؟

یونانی یکم [پیش می آید]اما شاهنشاه ،اکنون ما اینجاییم و استوار/ در میان دوستان و دوستداران یونان[پایش را بر زمین می کوبد]اینجا[دو نگهبان پیش می آیند اما با فرمان شاه می ایستند ،یونانی آغازگر نیم کرنشی می کند]و شاه خواهد پذیرفت که آن که از سارد هم گذشته است، راه کمی برای بازگشت ندارد و راه بسیاری برای رفتن

مگاباز آن که امده است آیا خواهد ماند؟[اردشیر سر می افکند]

اردشیر [به مگاباز]کوروش چه خواهد گفت؟[راست می نگردش]یونانی خواهد ماند؟[کوروش تند پیش می آید اما چیزی نمی گوید]

یونانی دوم می ماند اگر بخواهد

یونانی یکم اما هنوز زمان هست برای نجنگیدن

اردشیر نجنگیدن؟[پریشا می خندد]

یونانی یکم یونان آماده شنیدن یا گفتن پیشنهادهایی چشمگیر است[اردشیر بی توجه به او به پریزاتیش نگاه می کند و کوروش را نشانش می دهد]

اردشیر [رسا]ای نماینده ایستاده در کنار/ تو هم چیزی بگو یا تنها برای گسترش فتنه و تنش در ارتش سرزمینت آمده ای

کوروش من...[یونانی یکم جلوی سخن گفتن او را می گیرد]

یونانی یکم ما تنها...

اردشیر [به تندی بازش می دارد]
بگذار خائن خودش سخن بگوید
[از خشم می لرزد]

مگاباز [با خشم فرو خورده]شاه بداند که[زمزمه وار در کنار]دشمنان نیرنگ باز با این گونه داستان افکنی و رو در رویی ها بر آتش تنش های ناپدید دامن می زنند

اردشیر [مگاباز را کنار می زند]بگذار خودش سخن بگوید[رسا و استوار]هخامنش پس نمی ایستد[کوروش پیش می آید]

کوروش اکنون چیزی برای گفتن ندارم [سمت پریزاتیش می نگرد]

کوروش مادر[سر را سوی یونانیان بر می گرداند]خوب ببینید ،مادر شاهنشاه و من و ملکه دیرین ایران زمین در بند است [پریزاتیش سوی کوروش می رود که اردشیر شمشیر از نیام می کشد و با تیغه آن از رفتنش جلوگیری می کند]

پریزاتیش بگذار بروم

اردشیر برگرد[به فریاد]برگرد پریزاتیش

پریزاتیش بگذار نزد پسر عزیزم بروم [کوروش می خواهد پیش بیاید که یونانی یکم جلوگیری می کند]

اردشیر پسرت؟[مگاباز به نگهبانان اشاره می کند تا پریزاتیش را پس ببرند ،اردشیر سر بر می گرداند]این...این زن می خواهد پسرش را در آغوش بگیرد[درنگ]پسر عزیزش را[شتابان رو مي گرداند]بروید و با پیشنهاد برگردید[نمایندگان کرنش می کنند و می روند]

مگاباز [زمزمه وار در پس]کوروش به کشور خیانت کرده و سزاوار کیفر است ،دست در دست دشمن و پنجه در پنجه دوست/ ارتش و سردارانش به فرمان استوار و بی دگرش شاهنشاه در این روزهای سخت نیازمندند /به فرمان شاهی که از کیفر خیانت نخواهد گذشت[آرام تر] اگرچه اکنون نماینده در امان یونان است اما به هر روش نگاهش دارید یا به دستاویزی پذیرا به بندش افکنید و یا...

اردشیر یا؟[مگاباز پس می رود تا سربازان پریزاتیش را ببرند]

پریزاتیش [با فریاد]یا چه اردشیر؟ [پریزاتیش را کشان می برند]

کوروش آخرین برادر توست

اردشیر — اگر این ماجرای دیرپا به مرگ برادر پایان پذیرد[دستانش را می نگرد]
تنها این دستان ناگزیر کارد را فرود خواهد آورد[به مگاباز می نگرد ،دستانش می لرزد]دستانی که نمی هراسند[ناگاه پس می رود]
تنها اردشیرو نه هیچکس

مگاباز — اما یونانیانش هم خواهند کشت[اردشیر تنداتند بیرون می رود]

مگاباز — دریغ و ترسا ترس/ ازآورد سخت اندر پی/ از شاه چند دل پریشا و کشورش/ باید کاری کرد[استوار]نگهبان[نگهبان می آید]بانو آندیا را خبر کنید[نگهبان می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-نگهبان می آگاهاند-روز]

نگهبان — نمایندگان یونان[دو یونانی با کوروش در کنار می آیند ،اردشیر پشت به آنان و بر فراز]

مگاباز — خب؟[یونانی دوم نقشه در دست پیش می آید ،مگاباز نقشه را می گیرد و روي میز می گذارد و می گشاید]

یونانی یکم — همه سرزمینهای یونانی نشین در پس/ تا باختر رود هالیس و نیز شهر سارد و آبخست قبرس/ همه را با پیمان نامه ای استوار می خواهیم تا بازگردیم/ و نیز پروانه ای برای آزادی آیند و روند با مصر و تا مصر

اردشیر — [باز می گردد]همین؟

یونانی دوم — شاید اگر شاه در آن بیاندیشند که ما اکنون اینجاییم/ و استوار/ برآورد بهتری از توان فردای جنگ سالاران یونان بیابند[اردشیر خشمآگن]

کوروش	ارتش یونان با سربازان سنگین اسلحه و شتاب بسیار نیروهای رزمیش همآورد چندان ساده ای نخواهد بود
اردشیر	[شگفتار]دریغ است/ و اندوه/ برای ایران[آسمان را می نگرد و کوروش را نشانه می رود]آیا این مرد/ این همدست یونانیان فرزند کوروش بزرگ است؟/ آه اهورای دوردست/ اي همه خدایان/ نه/ این تن رو به تباهی/ رو به نشیب/ از هخامنش نیست/ نه ازگوشت و نه از استخوان/ نز ماندگان و نه رفتگان/ نه[پریشا به پیرامون می نگرد و می گوید]او را هم بنگرید/ دستانش را بنگرید دستانی به خون فردای ایرانیان در آغشته[راست به کوروش می نگرد]افسوس[باز می گردد]
یونانی یکم	یونان همواره شکیبا نخواهد ماند[از پس همگان نرم و ناگاه و بازیگوش آندیا می آید و از کنار کوروش می گذرد ،بی نگاه، گوشه دامنش را به پای کوروش می کشد و به شاه کرنش می کند و در پسش می ایستد ،اردشیر برمی گردد و شگفتار سر خم می کند]
اردشیر	بانوی دلربا[کوروش ناخودآگاه دستش را سوی آندیا مي برد و با شتاب پس می کشد]بانو آندیا[آندیا می خواهد به گوشه برود اما اردشیر پا بر پیوستار دامنش می نهد و از رفتنش جلو می گیرد ،آندیا با مهر در نگاه چهر سوی اردشیر بر می گرداند و دامنش را به کف بر می گیرد و در کنار شاه می ایستد]
آندیا	[نرم آهنگ]کوروش مهربان من [نیم کرنشی سوی کوروش می کند ،اردشیر پشت به آنان بر بلندا می رود و دور را می نگرد]
اردشیر	[رو به آندیا]بیا[آندیا پنهان از اردشیر با اشاره انگشت کوروش را پیش می خواند و

	نرمانرم سوی اردشیر می رود ،کوروش چون جادوشدگان پیش می رود]
یونانی یکم	هی[یونانی یکم از پس دستش را می گیرد]کجا می روی؟[کوروش می کوشد خود را رها کند اما یونانی سختتر می کشد تا کوروش بر گردد و رو در رو با یونانی شود]
یونانی یکم	[آرام]کجا؟ آندیا دیگر از آن تو نیست[کوروش آندیا را نشان می دهد]
کوروش	[انگار با خود] باید..باید از خودش بپرسم
یونانی یکم	[آرام تر]ما برنامه هایی داشتیم[کوروش به تندی دستش را رها می کند]
کوروش	هیچ چیزی دگرگون نشده است
یونانی دوم	[آرام]می خواهند خشمگینت کنند و در چنگشان آورند
کوروش	[انگار با خود ،سخت به اردشیر می نگرد]دیگر آندیا را نه ،او را رها نمی کنم[درنگ]باید از خودش بپرسم[کوروش نزدیک آندیا که در پس شاه ایستاده می رود ،زانو می زند و گوشه دامنش را به کف می گیرد ،خوابزده] خدایا چقدر گذشته است[آندیا نرم و ناگاه بر می گردد و به ناگهان و خشمآگن دامنش را از کف کوروش بیرون می کشد و به بالاتر و کنار اردشیر می رود]آندیا[اردشیر سر می گرداند ،آندیا با خشم بر می گردد]
کوروش	آندیا[کوروش نزدیک تر می شود و گوشه دامن را به کف می گیرد]
آندیا	کوروش خوب من[با مهر در نگاه گرداگرد کوروش می گردد و با امتداد دامن او را می پوشاند و در پسش می ایستد ،ناگاه خنجر کوچکی را از برش بیرون می کشد و بالا می برد]دوستت دارم[خنجر را فرود می آورد که سپسش دستان اردشیر دستانش را می گیرند]
اردشیر	[به فریاد]آندیا نه

یونانی یکم		کوروش[یونانیان پیش می آیند اما دو سرباز پیرامونشان را می گیرند ،کوروش از کتف زخمی شده است و می نالد ،آندیا باز می کوشد اما اردشیر خنجر را از کفش بیرون می آورد]

مگاباز		[پیش می آید]نگهبان

یونانی یکم		[خشمگین]هیچ کجا بر نمایندگان پذیرفته تیغ نمی کشند[می خواهد پیش آید اما نگهبان جلویش را می گیرد]

مگاباز		[رسا]بانو آندیا را ببرید
[آندیا را می برند]

مگاباز		زود ..زود پزشک را خبر کنید
[اردشیرازکنارکوروش برمی خیزد گویی پیش رویش چیزهایی می بیند و پس پس می رود و گوشهایش را می گیرد]نه...اینبار نه ،مگاباز[پزشک می آید و به درمان می آغازد]

اردشیر		[کنار کوروش می نشیند و سرش را به بر می گیرد]کوروش...کوروش[کوروش آرام می نالد]

پزشک		سرورم ،خوب خواهند شد ،زخم کاری نبوده است

یونانی یکم		ما می رویم[مگاباز به اردشیر خودگین می نگرد ،یونانی دوم سوی کوروش می رود و می نگرد ،پزشک به همراهش اشاره می کند که تخت روانی برای بردن کوروش بیاورند]

پزشک		زخمشان را بسته ام و خونریزی هم بند آمده است

یونانی یکم		در ارتش ما پزشکان توانمند یونانی هستند[به اردشیر کرنش می کند و اشاره می کند که کوروش بر تخت روان را ببرند که اردشیربه آنان پشت می کند]
اگر نیازی باشد

یونانی دوم		برویم

کوروش [در آستانه در و بر تخت روان ،آرام]بایستید[می ایستند]من هرگزبه کشورم پشت نمی کردم ،فقط تو باعث شدی [لرزان]تو برادر[یونانی دوم اشاره می کند که بروند ،اردشیر اندوهبار می نگردشان که می روند ،اردشیرزانو می زند و اندکی زمین را با کف دست می بساود و آنگاه سخت می گرید]

مگاباز سرورم[اردشیر ناگاه بر می خیزد ،انگار مست و افتان وخیزان تا به تخت]

اردشیر [آرام]همه نیرو ها آماده شوند

تصویر قطع می شود به:

اکستریم لانگ شات

[خارجی-زمان گذشته است و باد می وزد ،طبل آهنگ و آوای چکاچاک شمشیرها در دوردست ،اردشیر با همراهان در میان کشتگان گام بر می دارد-روز]

سرباز یکم [شتابان می آید و زانو می زند]شاهنشاه ،کشتی ها و ناوگان ناپیوستار تندرو/ با سربازان بسیار و دریانوردانش در گروهان گسستار و از هم جدا ،تا توان شتاب یابند و یکجا در دام کارآمدان دریانورد یونان نیفتند/ پراگنده در نهان آب های آبخستان فراوان پیرامون اژه و آبهای سیاه در دل باد و باران و توفانهای سهمگین آبهای شمالی این روزها/ وزمیان سنگ ها و صخره های سخت/ نرم آهنگ و دشخوار/ و با یارمندی بارش ابر زرپاش پادشاهی/ با داده های گرانسنگ همنوردان با ایران از ریز جای و جایگاه یونانیان آگاهیدند/ و چون پرندگان شکاری/ چون شاهین به خوناب آمخته/ باچنگال های تیز

چنگ/ در تن ناوگان سرکش و همراه در میانه گذرگاه های تنگ و آشنای آبهای سیاه/ فرود آمدند و بینابین ناوها را بریدند و در دامی سختشان کشیدند/ و تا جگر گاه شکار ناشکیبا را دریدند/ و چون مشتی مرگبار فرویشان کوبیدند/ سربازانشان یا با ناوهایی کم شمار اگر توانستندگریختند و یا در گورستان کشتی های بسیارشان در بستر پر آشوب دریا تا ابد آرمیدند[فریاد می زند]
تا ابد

اردشیر درود بر دلیران آبهای دور دست[شادمان]اکنون بسیار دشمنان دژکام دریازی در کام نهنگان آرام گرفته اند

مگاباز آفرین بر دلاوران جنگاور دریا/ درود/ همه یونانیان مزدور را به دریا باید ریخت

اردشیر سخت و بی روزن پشت سپاهیان یونان را ببندید/ هیچ چیز و هیچ کس از مرزهای دریایی نباید بگذرد/ حتی پرندگان هوایی

مگاباز برو[سرباز یکم می رود ،سرباز دوم با جامه خون آلود می آید و زانو می زند]

سرباز دوم جنگیان در دشت پهناور همچنان در تکاپویند ،در کشاکشی بی ایستار/ پیادگان سنگین اسلحه یونان با نیزه های تو در توی چون خارپشتان در دام خود نهاده فتاده اند
در گروه های کوچک و دورادور و تنگ /با پراش آتشبار قیر سیاه بر تیر های پولادین آغشته/ درگرداب و در تب و تابند و تا آوندشان در زخم و آتشی چسبناک است /در آغاز سواران یونان با پایمردی پشت نو به نو شونده از خوراک و نوشاک و تیر و کمان و نیرو های تازه از دریاها و سرزمینهای نزدیکشان/ هر دم بر فشار می افزودند و از کاستن از شمارشان نمی هراسیدند/ دلاوریشان کاهش نمی یافت و پیش می آمدند/ اما به ناگاه و با آگاهي از تک و پاتک سرنگون دریانوردانشان و بریدن راه آنها از پس و از پیش از پیشروی

کاستند/ سنگر گرفتند و پس رفتند و همجا شدند/ یاران دیروز هم به ویژه فنیقی های پیمان شکن دریانورد پس کشیده اند و پیغام های فرو دستانه داده اند و دیگر هیچ/ هماوردان پارسی چون شیران شرزه بر آنان می تازند/ می تارانند و پس می برند/ تا تنگه های سخت و ستبر کوهستان های بلند و سرد[رسا]شاهنشاه/ بازمانده ها هم تا آنجا پس می روند و می میرند/ نه در پیش و نه در پس راهی نیست/ جز مرگامرگی ناگزیر

مگاباز درود بر جنگاوران شگفت و سرفراز /درود

اردشیر [به جلو می آید]اینبار تا دل یونان پیش می رویم/ تا آتن و پس از آن/ تا دل سرزمینهای ناشناخته اروپایی/ دیگر ایستاری در کار نخواهد بود[می خواهد برود]

سرباز دوم اما شاهنشاه[سرباز خاموش و سر افکنده ،اردشیر باز می گردد]

مگاباز بگو

سرباز دوم اما[استوار]برادر ارجمندتان کوروش از خاندان فرهمند هخامنش/ نیز سوارانه بر اسب/ در گرماگرم نبرد و در میانه/ در سیلاب تیرهای ناگهان زخم خوردند و فرو افتادند و جان سپردند/ سرفراز و شکوهمند[سر می افکند ،اردشیر خودگین گامی به جلو بر می دارد ،مگاباز اشاره می کند تا سرباز دوم برود]

اردشیر: وای...وای[اردشیر گرد خود می گردد و گوشهایش را می گیرد]کوروش کوچک

مگاباز جنگ ها همواره کشتگانی دارند/ باران تیر هم کسی را نمی شناسد[اردشیر گویی با پشت دست جلوی نور آفتاب را می گیرد]کوروش در میدان نبرد و سربلند مرده است

اردشیر [آرام و رو به مگاباز]مگاباز/ نورش چشمانم را کور می کند[بلند می خندد و

تنداتند سرش را می خاراند ،ناگاه با فریاد رو به خورشید]دردل تیرگی و سیاهی همواره فرو شو/ ای گوی آتشین/ در اقیانوس تباهی
نورت چشمان اردشیر شاه را کور می کند[دستپاچه]اما من...من باید بروم[به زمزمه]شمشیر آخته از خانه ات هرگز دور مباد اردشیر/ تن خونبار بی پناهش در زیر آفتاب سخت بر کدام سنگ فرو افتاده است/ باید بروم../ اسب من کجاست؟[پیرامون را می نگرد و می گردد و آنگاه فریاد می زند]اسب من کجاست؟
نگهبان[بیرون می رود]

مگاباز چند سرباز کارآمد را دورادور همراه شاه کنید تا هنگامی که آرامش یابد/ بانو آندیا را بیاورید[نگهبان بیرون می رود ،پس از اندکی آندیا در پی نگهبان می آید ،مگاباز کرنش می کند]

مگاباز بانوی من

آندیا [نرم آهنگ]آه سردار/ دیگر این تن خسته رنگ پریده/ بازمانده بانویی است درگیر و دار زندان و بند/ و شکیبای داغ و درفش در پیش[کرنشی می کند]زنی تنها و بی گناه[تند]در همسایگی آن شیر ماده خشمگین

مگاباز [چشم در چشم]کوروش مرده است

آندیا [درنگ و آنگاه تند پیش می آید]کوروش هخامنش؟

مگاباز در سیلاب تیرهای بی پایان در دل جنگ و سرفراز/ امروز

آندیا مرده...[شگفتار و به زمزمه]
کوروش من...سرفراز و عاشق
[پریشا می خندد]مرده...

مگاباز آندیا...بانو[آندیا آرام می شود]

آندیا گرچه می خواستم با خنجر کوچکم از مهر و کینی ویژستار و هدفمند به خاک و خونش کشم اما...[آرام]با همه اینها از ته دل دوستم داشت

مگاباز رفتارتان ناامید کننده است

آندیا [دیوانه وار مي خندد]مرده است؟آخرین عاشق من مرد؟پریزاتیش می داند؟

مگاباز اگر تا کنون نشنیده باشد ،زودازود خواهد شنید

آندیا مرا از آن زن کینه دار با قهقه های دیوانه وارش دور کن[سوی مگاباز می آید]از پریزاتیش می ترسم[خشمگین]تو قول داده بودی که دستانم را باز می گذاری و پشتیبانیم می کنی

مگاباز اما نه در کشتن برادر شاهنشاه در حضور شاه[با لبخند]نه در کشتن نامزد مرده تان /نه...نه تا آنجا

آندیا [پریشا]کوروش هم دیگر زنده نیست[بریده]کشته و فرو افتاده چون سنگ[مگاباز به نگهبان اشاره ای می کند]

آندیا [ترسان]مرا به آنجا باز نگردان[نگهبان پیش می آید ،آندیا پس می رود]آنجا نه

مگاباز [سوی در می رود و ناگه می ایستد]خب...باید پذیرفت که روزگار بد و پر آشوبی است و شاید امروز هردو به هم نیاز داشته باشیم[درنگ]شاید بتوان میان ما گفت و پیمانی نو کرد

آندیا [باخود]مرا از آن زن ترسناک دور کن

مگاباز بانو/ ارتش و ارتشتاران در چنین روزهایی نیاز ناگزیر به آرامش و پشتیبانی شاهنشاه توانمند کارآزموده دارند[با گشودن دست پیشاپیش را نشان می دهد]می توانیم پیش تر رویم/ بسیار و بسیارتر/ تا مرزهای دوردست ناشناخته اروپایی/ تا آنسوی سرزمینهای ناشناس باختر/ تا فراسوی اژه/ همیشه آرزوی چنین روزهای پر افتخاري را داشته ام و بر انگیختن دیگران و شاه بر آن تلاش ها کرده ام[خوابزده]روزهای بزرگ در پیش اند/ روزهای افتخار و نام بلند

آندیا فرمانده تان آشفته و دربندکابوس و وحشتی دیرپاست
مگاباز [پیش می آید]پس آرامش کن
آندیا آرام؟[به نگهبانش می نگرد]
با این؟[مگاباز به نگهبان اشاره می کند که برود]
مگاباز آرامش کن آندیا
[می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-اردشیر بر تخت با تاجی نیم کج-روز]

مگاباز [بر نقشه بر میز]در چندروز گذشته رسته های سوار تندپای کارآزموده ازکنام های کوهستان و از گذرگاه های نشان شده گذشته اند/ تا اینجا و اینجا[روی نقشه نشان می دهد]در پی گریزندگان خسته و گرسنه یونانی/ و پیادگان مادی هم پر شتاب و ستبر از این سمت و این سمت در پس گروهان ها به دنبال..[سرو صدایی از پشت می آید]و اکنون..
[اردشیر دست بلند می کند ،مگاباز خاموش ،پیکی خاک و خون آلود ،تند و نفس نفس زنان می آید و زانو می زند]
مگاباز بگو
سرباز شاهنشاه[درنگ و آنگه با صدایی رسا]یونانیان تسلیم شدند/ بازماندگان خسته و گرسنه شاخه شاخه یونان/ سردرگم و هراسان و سرافگنده از میان کشتگانشان/ افتان و خیزان از نهان غارهای سرد و سنگ های یخ زده/ با تیغ ها و نیزگان شکسته در سرزمینهای آسیایی ایران یکپارچه تسلیم شدند[سر می افگند و دستش را مشت می کند و بالا می آورد]شکار زخمگن گریزپا در چنگال عقاب/ گوزن

شاخ شکسته در کف سرپنجگان شیران شرزه[درنگ]شاهنشاه/ ما پیروز شدیم

اردشیر پیروز شدیم؟[بر می خیزد و سرش را می خاراند ،آرام]اردشیر پیروز شد؟[رو به خورشید]آی/ گوی های آتشین/ ایزدان دور[دستانش را می گشاید و می چرخد]اینک اینجاست: اردشیر بی شکست[آرام]چه کسی می گوید که خدایان با اردشیر نیستند؟شگفت نیست؟

مگاباز برخیز[سرباز بر می خیزد]

اردشیر تو و خاندانت نامی بلند خواهید یافت/ هم وزنش طلا بدهید[سرباز کرنش کنان می رود]

اردشیر [راه می رود ،با خود]تیغ تیزت در کام نیستی فروشان می برد/ و درخششت سنگشان می کند[می ایستد]فریادهای شادی گوش ها را خواهد درید/ و کوهها را خواهد شکافت[ناگاه به دوردست می نگرد و با دست چیزی را از برابر چشمانش می پراگند]گم شوید/ کلاغ های سیاه[گامی پس می رود]دیگر بگریزید از اردشیر[دستانش را می نگرد و در آستین هم پنهانشان می کند]نه ..این...این دستان پاک پیروز با تابش خیره کننده شان[به این سو و آنسو می نگرد]بی هیچ لکه ای/ بی هیچ خون[پس پس می رود]خدایان با که نیستند؟[ناگه شتابان سوی مگاباز می رود]جشن می گیریم ،شکوهمندترین جشنی که چشمان جهان را کور کندسراسر کشور پهناور از کران تا کران به شادخواری و بانگ نوشانوش برخواهند خاست و شادی تا مغز استخوان رسوخ خواهدکرد

مگاباز [کرنش می کند وسپس با انگشت دور را هدف می گیرد]تا یونان و پس از آن

اردشیر تا یونان و پس از آن و بازهم و بازهم/ تا آنجا که ترس و اندیشاری نباشد/ روزان پر فروغ را با

شبان سیاه پیوند می دهیم و پیش می رویم /تا هر کجا[سر و صدا در پس ،اردشیر خشمگین می نگرد ولی سروصدا بیشتر می شود ،پیکی تندآهنگ می آید و زانو می زند]

مگاباز بگو

پیک [کم نا بر خاک می افتد]

شاهنشاه

مگاباز آب بیاورید[آب می آورند و بر رویش می پاشند، پیک به سختی بر می خیزد و زانو می زند ،انگار می ترسد]

اردشیر بگو

پیک [استوار]خیانت بزرگ/ به شاهنشاه خیانت کرده اند

مگاباز چه خیانتی؟ کجا؟

پیک چند روز پیش در پارسه در پایتخت/ برادر کوچکتان بردیا بر تخت سلطنت نشست و تاجگذاری کرد

اردشیر [به قهقهه دیوانه وار]

بردیا مرده است[لرزان رو به مگاباز]مگاباز بردیا ...مرده است

مگاباز بردیا؟

پیک خودش بود/ یا دست کم از دوردست بر همگان خودش می نمود/ بردیای هخامنش با همان چهره ،همان درخشش ،همان تن و اندامی که روزگاری پیک پیغامبر سپاهیان خاوریش بودم/ در میان گروه کوچک نزدیکان دسترس ناپذیرش/ و موبدان موبد ارجمند همراه

/ سرورم/ من خود در جشن بر تخت نشستنشان در پاسارگاد و بر سرآرامگاه کوروش بزرگ با چشمانی پر اشک و آه از یاد پدر دیدمشان/ آن هنگام که نرم آهنگ و اندوه بار از پله های پارسه بالا می رفتند

بردیا/ برادرتان[با ترس]من خود از جاسوسان دیرین سردار مگابازم که تن کشته زخم خورده بردیا را هم دیده است اما انگار به ایزدان سوگندخودش بود[اردشیر

شمشیر می کشد و پیش می آید ،مگاباز سوی اردشیر می آید]

اردشیر	بردیا مرده است[دستانش را نشان می دهد]به دستان خون آلود من/ با این لکه های تا ابد پاک ناشدنی بنگر[دستانش را پیش چشمان می گیرد]با همین دستان تن خونبار در پرند نیلگونش را در آغوش گرفتم ودر دخمه نهادم/ تن خنجر از پشت خورده برادرم را/ بردیا را
مگاباز	وای ،وای/ در چنین روزهایی...
پیک	بزرگان ایران زمین و سران کشورهای پیرامون هم با او پیمان استوار بستند تا بر تخت سلطنت نشست
اردشیر	[دیوانه وار]بر تخت و جای من؟[زمزمه وار]بر تخت اردشیر شاه[افتان و خیزان تا تخت می رود]پرهیب دهشتبار بردیا با خون خشکیده بر تن بر تخت هخامنش نشسته است
مگاباز	اما این شگفت انگیز است خب...آخر چطور...بزرگان پارسی و سران سرزمینهای آسیایی ایران/ با این شتاب / بی آیین و بی آگاهاندن و بی ترساترس از آتش خشم اردشیر در جنگ و زنده و توانمند/ با بردیای دروغین پیمان بستند؟این خردپذیر نیست/ نه
اردشیر	[دستانش را در برابر چشمش تکان می دهد]نابودتان می کنم...گم شوید[تنداتند پس می رود و گرداگرد اتاق می چرخد]گم شوید
پیک	پیمانی نه تنها با دیدار یا فریب بردیای هخامنش/ نه تنها با آن
مگاباز	[با فریاد]پس با چه؟ چطور؟
	[پیک سر می افکند]
مگاباز	[رسا]بگو
پیک	بردیا.../ بردیای جانشین ناگهان پدیدار ،نامه ارجمند و با نشان استوار سلطنتی را در کف داشت که از بزرگان پارس می خواست که هر چه زودتر شاهی جدید برای پرهیز

از آشوب و ناپایداری در سرزمینهای ایران و ایران وند برگزینند و بر تخت بنشانند/ با گفتار وگزارشی درباره روان پریشان شاه /درباره خشم بی هدف شاه سالیان مصر /درباره خطری که کنار گوشهاشان پرواز می کند
نامه ای که می خواست تا بردیای زنده را برگزینند
بردیایی که هرگز نمرده است

اردشیر [خشمآگن و گام به گام پیش می آید]نامه با نشان سلطنتی از اینجا؟ چه کسی جرات کرده است؟

مگاباز مهر سلطنتی که یا در خزانه همراه ارتش و یا در کف و کنار پادشاست؟

پیک نامه ای بود با نشان درست و برجسته و با نگارش و نوشتار و مهر ویژه...[سر می افکند]
ملکه مادر/ بانو پریزاتیش

اردشیر پریزاتیش...مادرم؟[به قهقهه بریده بریده بر فراز می ایستد]پریزاتیش مهربان[پس می رود ،ناگاه با فریاد]آه مادر...

مگاباز باید با شتاب برای سرداران ارتش در مرزهای اژه نامه نوشت/ گزارش ها زود پخش خواهند شد ،زود

اردشیر [اردشیر می لرزد]آن زن را بیاورید/ آن زن را بیاورید
[پیش از رفتن نگهبانان مگاباز با آنان مي زمزد و سپس سمت شاه باز مي گردد ،اردشیر در گوشه ای خودگین و زمزمان]

مگاباز [با خود]جادوگر[پریشا گام می زند]باید زودتر دست کم با ارتشتاران پایمرد باختر و نگاهداران اژه هماهنگ کنیم وآماده باشیم[مشتها را پیش می آورد]وای[به آوای بلند]نگهبان[چیزی را می نویسد که نگهبان با خود می برد ،آندیا از سویی و پریزاتیش ازسویی می آیند ،اردشیر بریده بریده وآرام شعر کودکیش را می خواند]

اردشیر	"یک...میمون...کوچولو"
پریزاتیش	[مستانه دیوانه وار]"یک... [گرد خود می چرخد] میمون...کوچولو"
آندیا	سرورم[می خواهد سوی اردشیر بیاید که پسش می زند]
اردشیر	[راست و بی دگرشی در نگاه دور را می نگرد]همه چیز را نابود کردی
پریزاتیش	[آرام]دیگر چیزی نمانده بود ،بازمانده ها را هم یکجا انباشتم و آتش زدم[بریده می خندد]این تازه پیش درآمد است
مگاباز	شاید از همان آغاز در کاخ و پیش ازجنگ با یونان این داستانها را چیده بوده است[با انگشت نشانه اش می رود]خون سربازان بسیار و آغازش جنگ داخلی بر گردنتان خواهد بود
پریزاتیش	[چپ و راستش را می نگرد] خون؟ خون چه کسی؟[سوی مگاباز می رود]کجاست؟کدام خون؟[رو به اردشیر فریاد می زند]اردشیر کدام خون؟[اردشیر بی توجه به آنان و با خنجر بازی کنان]
اردشیر	یک میمو ...[پریزاتیش بر زمین می نشیند و امتداد دامنش را در آغوش می گیرد]خون رکسانا؟ خون بردیا؟یا کوروش؟[سوی اردشیر می رود ،آندیا جلویش را می گیرد اما کنارش می زند]با من دیگر از هیچکس مگویید/ از هیچکس[خشمگین]آه چاووشان بلند بانگ/ با من از اردشیر بگویید/ تنها و بس/ چشمهایت از شگفتی و خشم از کاسه بدر می آیند/ نه؟/ خودت را می جوی و در فضایی بیکران تف می کنی /نه؟[درنگ]همه چیز را تو نابود کردی[آنی می گرید و بس ،در میانه می ایستد]در کاخ و در زندان و نرمآنرم داستانها چیدم/ آه چه داستانهایی/ راست و دروغ را در تار و پود آن هنر مندانه تافتم و بافتم/ تا چوبه دارت را برپا کنم/ با نمونه ای انگار همسان بردیا

/ آمیخته با رنگارنگ بسیار/ گئومات مغ ،برادر کوچک کرتیر ،موبد موبدان دیرسال و آزمند کاخ شاهی شوش که گویی مانستار و شبیه شگفت سالیان کودکی بردیا بود را شاید به یادش آوری که همه کودکیشان را در پایتخت تابستانی و در کاخ با هم بودند/ با آتش آزشان گداختم و پیش انداختم[به مگاباز می نگرد]بردیایی دروغین مانستار و شبیه بردیای راستین/ با رنگ بسیارو نیرنگ
/ چه کسی تردید خواهد کرد؟ یادت هست که همه در کاخ از شباهت کودکانه شان شگفت زده بودند؟انگار همان و همان اما از دور/ با فند و ترفندی شگفت و با نشان و نوشتاراستوارمادرش در دست و گفتار موبدان موبد آزمند نیک نفس/ مگاباز/ من هم دوستان کهن کارآمد بسیاری دارم/ با یاری بارش بی پایان زر و پیمان ناگسستنی همراهی مادر/ با تردید دیگران از بود ونبود بردیا
و دوری اردشیر شاه/ با مهر و نشان سلطنتی/ و تایید من
[می ایستد]پریزاتیش[آندیا سوی او می آید]و این تازه آغاز راه است

آندیا: همیشه می دانستم که این ماده شیرزخمی کارها خواهد کرد[مگاباز اشاره ای به آندیا می کند]بو برده بودم

پریزاتیش: یک تلنگر به جای درست بس است تا کوهها فرو پاشند
[می خندد و گرداگرد اردشیر می گردد]یک میمون کوچولو...
[اردشیر با تیغ بازی می کند و آرام می خواند]

اردشیر: افتاد.. تو.. دام..پدرم
[پریزاتیش گرداگرد اردشیر می گردد ،مگاباز سوی اردشیر خاموش می رود]

مگاباز: کینه این زن سرزمین های بسیار را به خاک سیاه خواهد نشاند[آندیا پیش می آید]

آندیا: تیغ بر شاه و کشورش کشیده است[اردشیر بر شتاب بازیش می افزاید ،آندیا با انگشت نشانه اش می گیرد]این زن/ این جادوگر

اردشیر: [ناگاه تیغ سوی مادر می کشد که شگفت زده اش می نگرد و کنار نمی رود]وای...

پریزاتیش: [شگفتار و آرام]اردشیر

[پریزاتیش زانو می زند و پیراهن می درد و فریاد می کشد]بزنسینه ام را بشکاف[اردشیر پس می رود]

آندیا: [به زمزمه]بکشش[اردشیر پس تر می رود و سرش را در دستانش می گیرد]بکشش

اردشیر: نه...خدایا نه

پریزاتیش: ماده پلنگ بدکاره

اردشیر: به خدایان/ او..مادر من نیست

[پریزاتیش باز می گردد و می نشیند و دوردست را می نگرد]

پریزاتیش: من دیگر مادر هیچکس نیستم هیچکس[امتداد دامنش را در کف می گیرد]تن زخمدار فرزندانم را یک به یک در دخمه شان نهاده ام و بس[راست به اردشیر می نگرد]کاش نمی زادمت/ اردشیر بدخیم

اردشیر: آه[در میانه گفتار، بازگشت نگهبان نامه بر که بر آستانه در ایستاده است ،مگاباز سویش می رود و زمزمه وار گفتگو می کنند و نگهبان می رود ،اردشیر گویی نفسش بالا نمی آید]

مگاباز: خبر ها پخش شده و آشوب هایی پراکنده در ارتش باختری زیر فرماندهیتان گزارش شده است

اردشیر: [افتان و خیزان تا مادر بر خاک نشسته و سر در گریبان و دامن در آغوش گرفته]از پشت بر پیشینه دیرین خاندان و بر کشورت خنجر زدی[به نرمی امتداد گیسوان مادر سر در گریبان را در کف می گیرد و

خشمگین تیغ می کشد اما نمی زند]واي[اندکی می نگرد ،امتداد گیسوانش را می برد و برزانو می نشیند]پریزاتیش[فراز را می نگرد]برابر خورشید را گرفته اند[بر می خیزد ،چشمانش را می بندد و گویی تن هوا را می بساود و بر هوا دست می کشد]تا تاریکی سهمگین به قیر مانستار جهان را بپوشاند و در کامش فرو برد[پریزاتیش سربلند نمی کند]

آندیا [نرم آهنگ]اردشیر[پیش می رود]اردشیر خوب چهر

اردشیر [فریاد می کند]نگهبان..[نگهبانان می آیند و پریزاتیش را می برند ،اردشیر در گوشه ای به زمزمه خودگین ،آندیا سوی مگاباز می آید]

آندیا [به زمزمه]نه او نخواهد کشت اردشیر می ترسد[آندیا پوشیده خنجری کوچک در می آورد]این خنجر زهرآب دیده ای است که خطای کوروش را تکرار نخواهد کرد[در کف مگاباز می نهد]پریزاتیش را بکش/ این زن دیوانه از هیچ کس نخواهد گذشت[مگاباز پس می رود]تنها به یک زخم خواهدش کشت/ کین سپاه و کیفر نابودگار آرزوهایت را بگیر

مگاباز من نمی توانم/ این گونه و پنهان به دست خویش نکشته ام/ نه[مشت مگاباز را می بندد]

آندیا سردار ،پریزاتیش را بکش/ از پس و در کناری تاریکش بزن و خنجر را در دستانش بگذار/ من اردشیر را آرام می کنم[راست مگاباز را می نگرد]آرامش می کنم[مگاباز می رود]

تصویر قطع می شود به:

[داخلی-پیک یکم می آید-روز]

پیک یکم: اکنون ارتشی بزرگ از سربازان پارسی و سرزمینهای پیرامون با سواران و پیادگان تندروی آموخته ،با گروهان فیلان کوه پیکر همراه از آتورپاتکان گذشته اند و در گذار راه بسیاری از ساتراپها به آنان پیوسته اند و بر نیرویش افزوده اند ،گزارش های پیکان در پی آیند از افزودن نیرو از سرزمینهای کناری و مزدوران وحشی خاوری به ارتش در پیش می گویند/ سرورم [سر می افکند]دشمن در راه است[اردشیر بی نگاه به او چیزی را از برابرش می تاراند]

آندیا: [خشمگین ،به پیک]برو[پیک دوم سر می رسد]

پیک دوم: رسته های سوار پیشروی کارآمد و نگاهدار سمت اژه از پیگیری فرمان فرماندهان خود سر باز زده اند و در پناه کوه های بلندسنگر گرفته اند ،هشدار سرداران را نادید گرفته و زمان جسته و پافشاری بر سازش کرده اند ،سرداران هشدار می دهند که اگر اردشیر شاه هر چه زودتر راهی نیابند و فرمان استوار آفند برگروهان شورشی ندهند، گردابی مردافکن ارتش را در خواهد نوردید[سر می افکند]
سرداران گوش به فرمان شاهند
[اردشیر بی نگاه به او چیزی را از برابرش می تاراند ،اردشیر به آندیا می نگرد]

اردشیر: [شگفتار]چشمانش را بنگرید
آبی..آبی

آندیا: [خشمگین]خدایا این مرد..

پیک دوم: سرورم/ فرماندهان نیازکارشان دستور روشن و پر شتاب شاه است[اردشیرخاموش دور را می نگرد]شبح آشوبی بی پایاب بر سر ارتش ایران پرواز می کند

آندیا [رو به پیک]زود به سراغ سردار مگاباز برو

اردشیر [پیش می آید و به چشمان آندیا می نگرد]درخششت چشمان جهانی را کور می کند

آندیا بس کن

اردشیر درخشش چشمانی که از آن شرار اراده بیرون می تراود

آندیا از نگهبانان پی اش را بگیر
در میان چادرهای میانی باید باشند
/برو[پیک دوم بیرون می رود]

اردشیر اراده...

آندیا بس کن

اردشیر [دستانش را چون پروانه می گشاید]اکنون
چون پرم در پیچ و تاب تندباد[می ایستد]
انگار توان از تنم رفته است
و دستانم را با بندهای استواربسته اند

آندیا هی ،شاهزاده...من با تو ام
اگرچه آسمانها فرو ریزند

اردشیر [خواب زده]دیدی؟ شنیدی؟

آندیا رهایش کن/ راه درازی را پشت سر گذاشته ای

اردشیر [آرام]شاید زمان من هم به پایان رسیده است[به دور می نگرد]نگاه کن/ آرامش سهمگین مرگ بار [رسا]آنک زمان اردشیر به پایان خود رسیده است/ بیایید ای همه دوران نزدیک/ و در بند و زنجیرم کنید[رو به آندیا]واگویه اش را شنیدی؟

آندیا [با شتاب]رهایشان کن/ بی هیچ نگاه و ترس از همه بند و بست ها بگذر/ از همه افسوس ها و کابوس هایت[به زمزمه]همه شان پشت سرند/ در پس پیروز مرد مصر و یونان/ حتی مادرت[درنگ] شاید...شایدهم دیگر پریزاتیش جادوگر نیرنگ بازی درمیان نباشد تا در دامی دیگرت بیافکند[اردشیر خاموش ،ناگاه]

اردشیر نباشد؟

آندیا [به گوشه می رود]اردشیر گوش کن [گویی به دورگوش می کند]طبل آهنگ جنگیان در پیش جنگ بزرگ را نمی شنوی؟خون و آتش و دود/ هنگامه افتخاری نو برای شاه بی مرز[استوار]دوران پریزاتیش به پایان رسیده است

اردشیر کجاست؟[سوی آندیا می رود]پریزاتیش کجاست؟

آندیا [بی نگاه]اگر همه هم یکپارچه با تو بجنگند می توانی به یونانیان وفنیقی ها بپیوندی

اردشیر [به فریاد]مادرم کجاست؟

آندیا سیلاب هراس درکامش فرویت برده است و می گواردت [نزدیک می شود ،نرم آهنگ]نترس اردشیر/ شاه نمی هراسد [کنار شاه سرافگنده می ایستد]کار را رها نکننترس[با لبخند]تا اینجا را آمده ای[اردشیر ناگاه و نرم خنجر را با شتاب پی در پی افزون بازی کنان پیش می آورد و هوا را می شکافد]مادرت سربلند خواهد شد[اردشیر آندیا را با درنگ می نگرد و خنجردرتنش فرو می برد]آه....تو...[آندیا فرو می افتد]

اردشیر [دو گام پس می رود]وای ،وای...کشتم[فریاد می زند]
شاه آندیا را کشت[نگهبانی می آید و شتابان بیرون می رود ،شاه بر فراز]اردشیربدخیم جهان را درتباهیش می گوارد/ و نیست می کند[سوی نگهبان بدرون آمده می آید و دستانش را نشان می دهد]ببین...ببین
[اردشیر دیوانه وار ،پزشک شتابان بسراغ آندیا می رود]
بیایید ای همه رهروان در راه /و بر تن پیروز مصر و یونان و سرزمین های بسیار گام زنید و لگد مالش کنید

آندیا تو...مرا کشتی[آندیا دستانش را سوی او دراز می کند و می میرد ،اردشیر سوی

آندیا می رود و از فراز پزشک به او می نگرد]

پزشک سرورم او..

اردشیر [به فریاد]تنهایمان بگذار

[پزشک بیرون می رود ،آرام]

اه قوی سپید می میرد[چهار نگهبان در چار گوشه تختی روان و با شکوه بدرون می آیند، هنوز اردشیر پشتش به آنان است و باز نمی گردد]

نگهبان پنجم سرورم، نگاهبانان تن خسته در خوناب بانو پریزاتیش را در گوشه زندان یابیده اند/ با خنجرش در مشت/ سخت و گره کرده و آرام

اردشیر سردار مگاباز کجاست؟

نگهبان پنجم نیافتیمشان/ انگار برای نشست با دیگر سرداران به پناهگاه کوهستانی رفته اند

[تخت را در میانه می نهند و می روند]

اردشیر شاید براي رایزني رفته یا از ترس گریخته است اما اکنون تفاوتی خواهد کرد؟دیگر از اردشیر چه مانده است[باز می گردد و مادر را می نگرد]خواب می بیند/ نه؟خوابی که نیستش بیداری اندر پی[پیکی می آید و زانو می زند]

پیک سرورم، بازمانده ارتش دشمن از مرزهای دریایي اژه به سمت یونان مي گریزند و ...

[اردشیر با جنبش دست بازش می دارد]اما گزارش ها...

اردشیر [به فریاد]برو بیرون، برو

[پیک بیرون می رود ،اردشیر تن آندیا را سوی مادرش می کشد]می بینید، در مرگ هم آرامشی نیست [پریزاتیش را می نگرد]هیچ کار خوبی نکردی بانو،این کارزار توست[دیوانه وارمی خندد]

ببین/ جهان زودازود از آوای طبل آهنگ و چکاچاک شمشیرهای جنگاوران بر خود خواهد لرزید/ ایرانیان بر هم بتازند/ گرد برخاسته سپاهیان خورشید را بپوشاند/ و

آتش و دود زمین و آسمان را بهم بدوزد/ تا فرشته مرگ فرمان ایست دهدو زمان دور دیگری را بیآغازد[بر فراز می رود ،خنجرش را بیرون می کشد و نگاهش می کند]/ بی من
بی اردشیر شاه[خنجر را در تن فرو می برد و بازهم]آه
[فرو می افتد و می میرد]
تصویر قطع می شود به:

[داخلی-زمانی گذشته است: آوای پیوستار تندباد که انگار دیواره را می فشارد و بر در می کوبد ،مگاباز از پس چند کس دیگر می آید و در آستانه می ایستد-شب]

مرد یکم — دریغ و درد/ آوخ از چنان شنیدار وچنین دیدار تلخگن[بو می کشد]بوی مرگ دیگرانی بزرگ/ و هم ناشایستار و گناهبار[در میان مردگان می گردد]انگار...[به پیکر بانو آندیا کرنش می کند]بانوی درخشان دربار با تن زخم خورده پریده رنگ[دستانش را بر سنگ و دیواره می کشد]انگار خیزآب تباهی فضا را در خود آغشته و با سنگ و خاک و نفس های کینه داران درهم آمیخته [گویی هوا را می بساود]و هوا چسبناک شده است

مرد دوم — خاندان شاهی شایسته بزرگداشتی با شکوهند

مرد یکم — یادبودی که هرگز از یادشان نبرد/ نبشته بر سر سنگ

مگاباز — شاید اکنون دشمنان هم آگاه شده باشند /آنان که بردیای مرده را زنده می پندارند

مرد دوم — ما هفت کس از هفت خاندان توانمند پارسی /پنهان و در میان و با هم در دل ارتش و در نهانه دربار شاهی هخامنش
شاید بتوانیم با سازش با سپاه در آیند به اینجا بهتر...

مگاباز   با سازش؟سازش با دروغ دروغگو؟[به او می نگرد]
خب...شاید[بر فراز سر شاه می ایستد و چشمانش را می بندد]افسوس از تو[زانو می زند، نیایشی می کند و بر می خیزد]نگاه کنید[درنگ]مرگ آهنگی دیرپا بر سریر سلطنتی سپری شده

مرد دوم   باید شتاب کرد ،همپا شد و از نو برخاست یا با جنگ یا با سازش و خزیده از درون و بر پایه پیمان و سوگندان استوار و ناگسستنی بینابین ما هفت تن[مگاباز پیش می آید و مشتش را گره می کند]

مگاباز   تا دشتهای پهناور و کوهستانهای سرد اروپای ناشناخته تنها یک گام نیاز بود / یک گام وبس

مرد دوم   آینده در پیش است

مرد یکم   [به دور می نگرد]
ارتشی بزرگ زودازود از پس آن کوههای بلند برمی آید
و پیکان اندر پی برآوردهای ما را تازه خواهند کرد/ سنجیداری نو در پی است در روزگار نو

مرد دوم   باید دید و سنجید

مگاباز   آری...شاید / باید دید/ برویم و آماده شویم[می روند]

پایان

Cover by canva pro

About the author

Reza Taheri Bashar (born in Tehran -1979) playwright, poet and critic of literature and philosophy

Books

Play and screenplay: The Tragedy of The Death of King Antiochus

Play and screenplay: The Tragedy of The Death of Bardia

Play and Screenplay: The Tragedy of The Death of King Ardashir

Play and screenplay: The Tragedy of The Death of Asa

Play and Screenplay: The Tragedy of The Death of King Farvard

Play and Screenplay: The Tragedy of the Death of Irene

Play and screenplay: The Tragedy of the Death of Sogdianus

And :   The first eighty love letters

Contact me:

Reza.taheri.basharrrrr@gmail.com